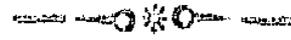


التزجمة

العربية والفارسية



رتبها واحسن وضمها

الشيخ كاظم النجفي

مقدمه الناشر

بِسْمِ اللَّهِ وَحْدَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَالْآلِهِ أَجْمَعِينَ

وبعد فاني لما رأيت الحاجة شديدة لوضع ترجمة في
اللغتين العربية والفارسية ، بحيث توضع في جيب المسافر
وحقيبة الحاضر ، لأبناء القطرين العربي والفارسي لما بينهما
من الصلة . اقتصادياً واجتماعياً ، وتبادل المنفعة المشتركة
والتعامل والتجارة وغير ذلك . فرأيت من الواجب ان اطبع
هذه الرسالة التي لا تخلوا من فائدة ، فعمسى ان تقع من الطرفين
موقع القبول وارجو من القراء الكرام ان يعفوا ما وقع
من الخطأ والنسيان وهم : زيد الشكر

نعمان الاعظمي الكنتي

بغداد :

(في الكلمة واقسامها)

الكلمة هي اللفظ المفرد وهي

على ثلاثة اقسام . اسم . فعل .

حرف .

(الاسم)

هو ما دل على معنى في ذاته

غير مقترن بزمان نحو :

زيد

شجرة

دار

فرس

(الفعل)

كلمة تدل على حدوث شيء

ووقوعه في زمن معلوم وهو

على ثلاثة اقسام . ماض .

(در کلمه واقسام آن)

کلمه انستکه لفظی مفرد بوده

باشد و آن بر سه قسم است

اسم . فعل . حرف .

(اسم)

انستکه دلالت بخودی خود

داشته باشد و مقترن بزمانی

نباشد چون .

زيد

درخت

خانه

اسب

(فعل)

فعل کلمه ایست که بر شدن

چیزی بوقت معینی دلالت

کند و آن بر سه قسم است .

مضارع . امر

— الماضي —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الزمن الماضي نحو

قام

آكل

ضرب

جلس

و علامته از یتبل تاء التانیث

الساكنة نحو (جالست)

و (اكلت)

— المضارع —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الحال او الاستقبال نحو

يكون

گذشته . آینده . اکنون .

— ماضی —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در زمان گذشته مانند

باشند

خورد

زد

نشست

و علامت آن در عربیت آنست

که تاء تانیث ساکنه را قبول

کند مانند (جلست)

— مضارع —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در اکنون یا در آینده

مانند

هیبود

تا کُلُّ

نَضْرَبُ

اجلاس

و علامته الغالبة في الفارسية
ان يكون مبدؤاً بلفظة (می)
نحو (میخورد) و (میند)
و علامته في العربية ان يقبل
دخول لم عليه نحو (لم يأكل)
و (لم يضرب) و (لم تجلس)

— الامر —

مادل على الطالب في الحال نحو

ياضربُ

افعل

اقراءُ

میخوری

مینیم

میشیدیم

و علامت آن در عربی آنست که
لفظ (لم) قبول کند مانند
(لم یکن) و (لم یشرَب).
و اما در فارسی علامت آن
بودن لفظ (می) در غالب
میباشد مانند (مینیم)
و (میخورم)

— امر —

آنست که دلالت کند بر طلبیدن

چیزی در حال حاضر چون

بزن

بکن

بخوان

کل

— الحرف —

هو مادلّ علی معنی فی غیره
ولم یقترن بزمان نحو

من

فی

الی

— فی اقسام الاسم —

الاسم علی قسمین . عام .
وخاص . فالعام . هو ما شمل
الاشخاص او الاشياء التي
من جنس واحد ویسمى
(اسم جنس) وذلك نحو

رجل

امراة

بخور

— حرف —

آنست که دلالت بر خودی
خود نداشته باشد و مقترن
زمانی هم نباشد چون .

از

در

تا

— در اقسام اسم است —

اسم بر دو قسم است . عام .
وخاص . اسم عام . آنست
که تمام اشخاص با اشياء هم جنس
و اشامل شود و انرا (اسم
جنس) می نامند چون .

مرد

زن

شیر

اسد

خانه

دار

اسم خاص آنست که بريك
شخصی یا يك چیز معینی
دلالت کند چون

والخاص : هو ما يدل على
شخص او شیء واحد معین نحو

زید

زید

بغداد

بغداد

— در مفرد و جمع است —

— في المفرد والجمع —

مفرد: آنست که دلالت کند

المفرد : هو ما دلّ على واحد

بريکي چون

نحو

کتاب

کتاب

درخت

شجرة

شیر

اسد

مفرد

رجل

جمع : آنست که دلالت از دو

الجمع : ما دلّ على ما فوق

مانند

بپالا کند

الاثنين نحو

اسود

شیران

رجال

صردان

کتب

کتابها

احجار

سنگها

و علامه الجمع في العربية لفظه

و علامه جمع در عربیت لفظ

(ون) او (ین) تزداد في آخر

(ون) یا (ین) با آخر کلمه

الكلمة فنقول مثل شاكر

ملحق شود که در مانند شا کر

(شاكرين) او (شاكرون)

(شا کرین) یا (شا کر ون)

وفي مثل عاقل (عاقلون) او

میکنونی و در مانند عاقل

عاقلين : ويسمى هذا الجمع

(عاقلون) یا (عاقلین)

(جمع تصحيح) وما عدا هذا

میکنونی و این جمع را (جمع

الجمع يسمى « جمع تكسير »

تصحیح) مینامند و غیر از

نحو « احجار » وهو جمع

این جمع (جمع تکسیر)

حجر و « كتب » جمع كتاب ..

مینامند چون در جمع حجر

واما علامة الجمع في الفارسية

(احجار) میکنونی و در جمع

فهي لفظه « آن » او « ها »

کتاب (کتب) میکنونی ..

تواد في آخر الكلمة : اما
 لفظه « آن » فهي مختصة
 بالحيوانات وبعض الصفات
 ولا يجوز استعمالها في الجمادات
 والنباتات . فتقول في جمع
 « مرد » « مردان » : وفي
 جمع « شير » « شيران » : واما
 لفظ « ها » فيجوز استعمالها
 للجميع فتقول في الحيوانات
 « مردها » و « شيرها » وفي
 الجمادات وغيرها « سنگها »
 و « درختها » : و اذا اتفق
 في آخر الكلمة الفارسية هاء
 ساكنة مثل « زننده » و « بنده »
 فان اردت جمعها بالفظه « آن »
 فتبدل الهاء كافاً فتقول

واما علامة جمع در فارسي
 آنست كه لفظ (ها) يا (آن)
 باخر كليه ملحق شود : اما
 لفظ (آن) كه در حيوانات
 و بعضى از صفات استعمال
 شود و جايز نيست استعمال آن
 در جمادات و نباتات پس ميگويي
 در جمع مرد (مردان) و در
 جمع شير (شيران) : و اما
 لفظ (ها) از براي همه
 استعمال شود پس در حيوانات
 « مردها » و « شيرها »
 ميگويي و در جماعات و غير
 آن « سنگها » و « درختها »
 ميگويي : و هر گاه در آخر كليه
 هاء ساكنه باشد در جمع به

زندگان - و - بندهگان -

و اذا اردت جمعها بلفظة -ها-

فتحذف الهاء الساكنة وتقول

- زندها .. و - بندها

« آن » بكاف فارسی بدل شود

که در مانند « زنده » « زند

گان » میگونی و در مانند

بنده « بندهگان » میگونی

و اگر خواسته باشی بلفظ

« ها » جمع کنی ها، ساکنه

را حذف میکنی و میگویی

« زندها و بندها »

— معلوم و مجهول —

فعل معلوم آنست که بفاعل

نسبت داده شود چون

زید در را واز کرد | ماضی

طمع مردم را کشت

پدرم مرا میزند | مضارع

برادرم مرا امید زد

فعل مجهول آنست که بمفعول

— المعلوم والمجهول —

الفعل المعلوم ما ينسب لفاعله

نحو

فتح الباب زید | ماضی

قتل الناس الطمع

یضربنی والدی | مضارع

یسرقنی اخی

الفعل المجهول ما ينسب فعل

لمفعوله نحو

فُتِحَ الباب

ماضی

قُتِلَ الناس

يُضْرَبُ والدي

مضارع

يُسْرَقُ اخي

ولا يبينى فعل الاخر للمجهول

نسبت داده شود چون

در باز شد

ماضی

مردم گذشته شدند

پدرم زده میشود

مضارع

برادرم دزدیده میشود

و فعل امر نسبت بمجهول

نمیشود

— المصدر —

— المصدر —

مصدر مانند فعل است بدلالات

بر حدث و آن اصل مشتقات

است و در عربی علامت آن

آنست که سوئی تصریف فعل

واقع شود چون — ضرب

يضرب (ضرباً) یعنی (زدن)

و در فارسی مصدر آنست که

آخر فعل گنشته را بزیر

المصدر كالفعل في دلالتة على

الحدث وهو اصل المشتقات

و علامته في الفارسية ان تحرك

آخر الفعل الماضى بالفتحة

و تزیده نو نافتة و ل في ضرب

(زدن) و في قتل (کشتن):

و في العربية المصدر هو الذي

يجيء ثانياً في تصريف الفعل

ای تقول قتال یتقل (قتلاً)
 و جالس یجلس (جالساً)
 و اکل یا کُل (اکلاً)

— اسم الفاعل —

هو مادل علی حدث فاعله
 و علامته فی الفارسیة ان یكون
 مختومة بلفظة (نده) فتقول
 فی ضارب (زننده) و فی
 قاتل (کشنده) : و اما فی
 العربیة فعلامته ان یأنی علی
 وزن (فاعل) او (مفعول)

نحو

ضارب

قاتل

مُرسل

حرکت دهیم و لفظ (ن)
 با و متصل کنیم که در مانند
 زد (زدن) میگوئیم و در
 مانند کشت (کشتن) میگوئیم

— اسم فاعل —

انست که بر حدی و فاعل آن
 دلالت کند و علامه آن در
 عربی انست که بر وزن (فاعل)
 یا (مفعول) واقع شود مانند
 (قائم) و (مکرم) : و در
 فارسی علامات آن انست که
 کلمه بلفظه (نده) مختوم باشد

چون

زننده

گوینده

فرستنده

معنی

-- اسم المفعول --

هو ما دلّ علی حدث وعلی
ما وقع علیه الفعل وعلامته
فی الفارسیة ان یکون مختوماً
بالحاء ولفظة (شده) فتعول
فی ما کول (خورده شده)
وفی مقتول (گشته شده)
واما فی العربیة فهو ان یأتی
علی وزن (مفعول) او (مفعل)
نحو

دهنده

-- اسم مفعول --

آنست که بر حدثی و بر آنکه
کار بر آن واقع شده دلالت
کند: و علامت آن در عربی
آنست که کلمه بر وزن (مفعول)
واقع شود مانند (مضروب)
و (مقتول) یا بر وزن (مفعل)
واقع شود مانند (مُکرم)
و (مُعطی): و در فارسی
علامت آن آنست که در آخر
کلمه لفظ هاء و (شده) ملحق

شود چون

گرفته شده

گشته شده

فرستاده شده

مأخوذ

مقتول

مُرسل

معطی

— افعال التفضیل —

فی الفارسیة هو ان تکون
الکلمة منخومة بلفظ (تر)
او (ترین) فتقول فی اکبر
(بزرگتر) او (بزرگترین)
وفی اصغر (کوچکتر) او
(کوچکترین) : وفی العربیة
کلمة تقع علی وزن « افعال »
نحو اکبر و اصغر و اعلم و افضل
واحسن

— احکام الصفات —

الصفة کلمة تبین حال الاسم
و کیفیتہ نحو ارجال عاقلون
و یشرط فی العربیة ان تطابق

داده شده

— افعال تفضیل —

در عربی کلمه ایست بوزن
« افعال » واقع شود مانند
« اکبر » و « اصغر » : و در
فارسی افعال تفضیل آنست که
در آخر کلمه لفظ « تر »
یا « ترین » ملحق شود که
در مانند

کوچک و بزرگ « کوچکتر
یا « کوچکترین » و « بزرگتر »
یا « بزرگترین » میگوئی

— حکم صفات —

صفت کلمه ایست که حالت
و چگونگی اسم را بیان نماید
مانند « مردان خردمند »

الصفة موصوفها في الاعراب
 والتذكير والتأنيث والافراد
 والتثنية والجمع تقول « زيد
 قائم » و « هند نائمة »
 و « الزيدان قائمان » و « الزيدون
 قائمون » و « الهندات قائمات »
 وليس في الفارسية اعراب
 ولا تثنية ولا فرق بين المؤنث
 والمذكر ولا يشترط فيها
 مطابقة الوصف لموصوفه
 فتقول في الرجال الكبار
 « مردان بزرگ » وفي الاطفال
 الصغار « بچه‌های کوچک »
 — الضمير واقسامه —
 الضمير مادل على متکلم . او
 مخاطب . او غائب وهو على

وصف در عربيت بايد مطابق
 موصوف باشد چه در تركيب
 و چه در تأنيث و چه در تذكير
 و چه در افراد و تثنية و جمع ؛
 و اما در فارسي تركيب و تثنية
 نيست و نیز فرق نيست در
 تأنيث و تذكير و همچنين
 شرط نيست كه صفت مطابق
 موصوف باشد كه در وصف
 آقايان (آقايان بزرگ) و (آقايان
 بزرگان) ميگوئيم و در وصف
 بچهگان (بچهگان کوچک)
 ميگوئيم

— ضمير واقسام آن —

ضمير انست كه دلالت كند
 بر متکلم يا مخاطب يا غائب

قسمین متصل و منفصل :

﴿ المتصل هو الذي لا يستقل

بنفسه نحو ﴾

مضی ن — متکلم

مضی ت — مخاطب

یمضی . . — غائب

مضی نا — متکلمین

مضی تم — مخاطبین

یمضی ون — غائبین

قرطاسی — متکلم

قرطاسک — مخاطب

قرطاسه — غائب

قرطاسه نا — متکلمین

قرطاسکم — مخاطبین

قرطاسهم — غائبین

و آن بر دو قسم متصل و منفصل :

﴿ متصل آنست که تنها از کـ

نحو اهد شد چون ﴾

رفته م — متکلم

رفته ی — مخاطب

میرو د — غائب

رفته یم — متکلمین

رفته ید — مخاطبین

میرو ند — غائبین

کاغذ م — متکلم

کاغذت — مخاطب

کاغذش — غائب

کاغذمان — متکلمین

کاغذتان — مخاطبین

کاغذشان — غائبین

﴿ والمنفصل هو الذي يستقل ﴾

بنفسه نحو ﴿

انا — متكلم

انت — مخاطب

هو — غائب

نحن — متكلمين

انتم — مخاطبين

هم — غائبين

﴿ اسم الموصول ﴾

الموصول : كلمة توصل الجملة

الاولى بالثانية « وهو »

الذي — المنفرد

الذين — للجمع

من — لمن لا يعقل

ما — لمن لا يعقل

فنقول في الذي والذين « جاء

﴿ ومنفصل آنت که ذکر

شود چون ﴿

من — متکلم

تو — مخاطب

آن — غائب

ما — متکلمین

شما — مخاطبین

ایشان — غائبین

﴿ اسم موصول ﴾

موصول کلمه ایست که قسمتی

از عبار را بقسمت دیگر وصل

کند « وان »

انکه — بر مفرد

انانکه — بر جمع

که — از برای عاقل

چه — بر غیر عاقل

الذي ضربته او الذين ضربتهم
 وفي من - جاء من احبه -
 وفي ما - فهمت ما قال -
 و - ما قالوا -

بس میگوئی در آنکه و آنانکه
 « آمدانکه زدمش » و آنانکه
 زدمشان » و در که « آمدانکه
 دو سئش دارم » و در چه
 فهمیدم آنچه گفتند ، و آنچه
 گفت

﴿ اسم الاشارة ﴾

اسم الاشارة هو ما يشار به
 للقريب أو للبعيد وكل منها
 اما للمفرد او للجمع نحو
 هذا - للمفرد القريب
 هؤلاء - للجمع القريب
 ذلك - للمفرد البعيد
 اولئك - للجمع البعيد

﴿ اسم اشاره ﴾

اسم اشاره کلمه ایست که باو
 اشاره بنزدیک یا دور کنند
 و هر کدام از اینها یا از برای
 مفرد یا از برای جمع مانند
 این - بر مفرد نزدیک
 اینها - بر جمع نزدیک
 آن - بر مفرد دور
 آنها - بر جمع دور

— الاستفهام —

ادوات الاستفهام کلمات
يستفهم بها عن المقصود نحو

هل — قام زيد

من — كان عندك

كم — مرة اتيت

أين — اخوك

لماذا — أعطيت

أ — انت قلت

متى — يأتي

ما — يكون

أي — الناس احسن

— الظرف —

الظرف على قسمين : مكاني .

وزماني (فالمكاني) نحو

فوق

— استفهام —

ادوات استفهام کلماتی هستند
که سؤال و پرسش را برسانند چون

آیا — زيد باشد

کي — بود پیشی تو

چند — دفعه آمدی

کجا — برادرت

چرا (برای چه) داده‌ای

مگر — تو گفتی

کي — می‌آید

چه — میشود

کدام — مردم بهتر

— ظرف —

ظرف بر دو قسم است : مکانی

وزمانی : (مکانی) مانند

بالا

پائين	تحت
جاو	أمام
عقب	وراء
راست	يمين
چپ	شمال
نزد	عند
پيش	لدى
دوبرو	مقابل
سمت	الجهة
کنار	الجانب
(زمانى) مانند	(والزمانى) نحو
روز	يوم
فردا	غدا
ديگر روز	امس
پريروز	قبل امس
پس فردا	بعد غدا

پیش	قبل
پس	بعد
شب	لیل
روز	نهار
چاشت	ضحی
ماه	شهر
هفته	اسبوع
سال	سنة
روزگار	دهر
(روز های هفته)	(ایام الاسبوع)
شنبه	السبت
یک شنبه	الاحد
دو شنبه	الاثنين
سه شنبه	الثلاثاء
چهار شنبه	الاربعاء
پنج شنبه	الخميس

جمعه
 — چهار فصل —
 تابستان
 زمستان
 بهار
 پاییز
 — نامهای حرکات —

پیش
 در پیش
 زبر
 دو زبر
 زیر
 دو زیر
 کشیده

— حروف جر —

حروف جر است که بر اسماء

الجمعة
 — الفصول الاربع —
 الصيف
 الشتاء
 الربيع
 الخريف
 — اسماء الحركات —

الضمة
 الرفع
 الفتحة
 النصب
 الكسرة
 الجر
 المد

— حروف الجر —

حروف الجر هي التي تدخل

داخل شود چون

از - کوفه

تا - بصره

در - خانه

از - مردم

بر - زید

* حروف عطف *

و

باز

نیز

چنین

همچنین

با

* حروف نفی *

نیست

نه

على الاسماء : نحو

من - الكوفة

الى - البصرة

فى - الدار

عن - الناس

ل - زید

* حروف العطف *

و

ثم

ايضاً

كذا

كذلك

مع

* حروف النفي *

ليس

لم - لن - ما

نحو (لیس زید جالساً)

و - ولم یقم علی -

و - لن ارید -

و - ما قدم -

- النهی -

لا

نحو - لا تفعل -

و - لا تفعلوا -

و - لا یفعلوا -

- الامر -

(ل)

نحو - لیفعل -

و - لیقتلوا -

- الشرط -

لو - اذا - ان

نحو - لو جئتني اعلمك -

چون (زید نشینندہ نیست)

و - علی پائیشود -

و - نمیخواهم -

و - نه نشست -

- نهی -

ن - م

مانند - نکن -

و - مکن کنید -

و - نکنند -

- امر -

- ب -

مانند - بکنند -

و - بکشند -

- شرط -

اگر

چون - اگر آمدی یادت میدهم -

و - اذا جاست اجلس -

و - ان ضربتني اهرب -

- التمني -

ليت

نحو - ليتني كنت تراباً -

- الترجي -

لعل

هـ

نحو - لعل حبيبي ياتي -

و - عسى ان اتعلم -

- التوكيد -

كل - اجمع -

نحو - قام الناس كلهم -

و - رأيت الناس اجمعين -

- الاستثناء -

الا - سوى - عدا -

و - اگر نشستی من نشیتم -

و - اگر مرا زدی دیگر وزم -

- تمنی -

کاشک

چون - کاشک خاک بودم -

- ترجی -

شاید

گویا

چون - شاید دوستم میآید -

و - گویا یاد میگیرم -

- توكيد -

همه

چون - همه مردم باشندند -

و - همه مردم مرادیدم -

- استثناء -

مگر

— غیر —

نحو - قام الناس الأ زید -

او (عدا زید) او (سوی

زید) او (غیر زید)

— النداء —

— یا —

في العربية يتقدم حرف النداء

على المنادي تقول (يارباه)

و (يا الله) وفي الفارسية

حرف النداء يقع في آخر

المنادي

— کلمات الايجاب —

نعم

اي

اما نعم فتقع جواباً لمن

ينادي شخصاً نحو - يا حسن

غیر —

چون - مردم باشد نه مگر زید

- یا - مردم شدند غیر

از زید -

— نداء —

— ا —

در عربیت حرف نداء مقدم

بر منادی واقع شود و در

فارسی بعکس خواهد شد

مانند (پروردگارا)

و (خدایا)

— کلمات جواب —

ها

آری

اما (ها) واقع شود در

جواب کسی که شخصاً

صددا کنند چون (حسناً) در
 جواب او (ها) واقع شود
 واما (آری) در جواب
 استفهام در غالب واقع شود
 مانند (ایانگی کردی)
 در جواب آن آری واقع
 شود

(نسبت)

(ی)

وآن در عربی و فارسی مثل
 هم میگردنی

- طهرانی -

- بغدادی -

- شیرازی -

فیقع الجواب - نعم -

واما (ای) فیقع جواباً للاستفهام

غالباً نحو (عملت خیراً) ؟

فیقال فی الجواب - ای -

(النسبة)

(ی)

هی فی العربیة و الفارسیة
 سواء نزول .

- طهرانی -

- بغدادی -

- شیرازی -

کلمات متفرقة

ابدأ - هیچ | جهراً - اشکاراً

مطالماً	—	بهیچ وجه	تارة	—	باری
بتاناً	—	بهیچ رو	اسفناً	—	دریغاً
اصلاً	—	هرگز	حبیباً	—	زهی
جبراً	—	زورکی	البته	—	بی چون و چرا
بغتة	—	ناگاه	بلا شك	—	بی گمان
شفاهاً	—	زبانی	نحو	—	چون
مستعجلاً	—	شتابان	مثل	—	مانند

وجود

هست

(العدد)

(عدد)

العدد کلمة تبين مقدار المعدود وهو على قسمين اصلي ووصفي

عدد کلمه ایست که شماره را بیان نماید و آن بر دو قسم است اصلی و وصفی

— الاصلی —	— الاصلی —	— اصلي —	— اصلي —
واحد	واحد عشر	يك	يازده
اثني عشر	اثني عشر	دو	دوازده

سپزده	ثلاثة عشر	سه	ثلاثة
چهارده	اربعة عشر	چهار	اربعة
پانزده	خمسة عشر	پنج	خمسة
شانزده	ستة عشر	شش	ستة
هفده	سبعة عشر	هفت	سبعة
هيجده	ثمانية عشر	هشت	ثمانية
نوزده	تسعة عشر	نه	تسعة
بيست	عشرون	ده	عشرة

بيست و يك	واحد وعشرون
بيست و دو	اثنان وعشرون
بيست و سه	ثلاثة وعشرون
بيست و چهار	اربعة وعشرون
بيست و پنج	خمسة وعشرون
بيست و شش	ستة وعشرون
بيست و هفت	سبعة وعشرون
بيست و هشت	ثمانية وعشرون

ايسه و عشرون	ايسه و نه
ثلاثون	سي
واحد و ثلاثون	سي و يك
(و هكذا تقدم الاحاد على العشرات بعكس الفارسي)	(و همچنين آحاد راقم مقام ميداري بر عشرات بعكس فارسي)

اربعون	چهل	تسعون	نود
خمسون	پنجاه	مائة	صد
ستون	شصت	مائة و واحد	صد و يك
سبعون	هفتاد	مائة و اثنان	صد و دو
ثمانون	هشتاد	مائة و ثلاثون	صد و سه
و هكذا تقدم لفظ المائة على الآحاد كالفارسية	و همچنين لفظ صد راقم مقام ميداري بر آحاد مانند عربي		

دو صد (دو ايسه)

مائتان

سه صد (سي صد)

ثلاثمائة

اربعهائة	چهار صد	تسعمائة	نه صد
خمسةائة	پنج صد (پانصد)	الف	هزار
ستمائة	شش صد	الفان	دو هزار
سبعةائة	هفت صد	ثلاثة آلاف	سه هزار
ثمانائة	هشت صد	عشرة آلاف	ده هزار

وهكذا تقدم لفظة الآحاد
على الآلاف

و همچنین تقدیم میکنی الفاظ
آحاد را بر لفظ هزار

(الكسور)	(كسور)	(الكسور)	(كسور)
نصف	نیم	سدس	شش يك
ثلث	سه يك	سبع	هفت يك
ربع	چهار يك	ثمان	هشت يك
خمس	پنج يك	تسع	نه يك
عشر	ده يك		
(مثلة الفعل الماضي)		(امثلة فعل گذشته)	
كان . صار		بود . شد	

فَعَلَ . صَنَعَ

کرد . ساخت

طَارَ . جَاءَ

پرید . آمد

(المتكلم)

(بر متکلم)

أَخَذْتُ . أَعْطَيْتُ

گرفتم . دادم

أَشْتَرَيْتُ . بَعَيْتُ

خریدم . فروختم

وَقَعْتُ . قَعَدْتُ

باشدم . نشستم

(المخاطب)

(بر مخاطب)

ضَرَبْتُ . نَظَرْتُ

زدی . دیدی

مَشَيْتُ . صَعَدْتُ

واره رفتی . بالا رفتی

نَزَلْتُ . وَصَلْتُ

پائین رفتی . رسیدی

(المتكلمين)

(بر متکلمین)

قَلْنَا . قَرَأْنَا

گفتم . خواندیم

كَتَبْنَا . رَجَعْنَا

نوشتیم . برگشتیم

ضَحَكْنَا . بَكَيْنَا

خندیدیم . گریه کردیم

(المخاطبين)

(بر مخاطبین)

رَكَبْنَا . سَأَلْنَا

سوار شدیم . پرسیدیم

خوردید . خواستید

فشار دادید . دویدید

(بر غائبین)

خوابیدند . بیدار شدند

افتادند . شمر دند

سخن گفتند . نگاه کردند

(ماضی مجهول)

گشته شد . گشته شدم

گشته شدی . گشته شدیم

گشته شدید . گشته شدند

(امثله فعل مضارع)

میباشد . میشود

میکنند . میسازد

میخوانند . مینویسد

(بر متکلم)

میگویم . راه میروم

اکتم . اردتم

عصرتم . رکظتم

(للغائبین)

ناهوا . استیتضوا

سقطوا . عدوا

تکاموا . نظروا

(الماضی المجهول)

قُتِلَ . قُتِلْتُ

قُتِلْتِ . قُتِلْنَا

قُتِلْتُمْ . قُتِلُوا

(امثله الفعل المضارع)

یکونُ . یصیرُ

یفعلُ . یصنعُ

یقرأُ . یکتبُ

(للمتکلم)

اقولُ . امشی

میبرم . میزنم

بالا میروم . پائین میروم

(بر مخاطب)

سخن میگوئی . صدا میکنی

نگاه میکنی . میکنی

پاره میکنی . میدوزی

(بر متکلمین)

میخریم . میفروشیم

میگیریم . میدهیم

میبندیم . واز میکنیم

(بر مخاطبین)

میکارید . میگردید

آسیاب میکنید . میپزید

میخورید . سپاس میکنید

(بر غائبین)

نگاه میکنید . گریه میکنید

اطیر . اضرب

اصعد . انزل

(للمخاطب)

تتكلم . تصبح

تنظر . تفعل

تمزق . تخیط

(للمتکلمین)

نشتري . ندبع

نأخذ . نعطي

نسد . نفتح

(للمخاطبین)

تزرعون . تحصدون

تطحنون . تخبزون

تأكلون . تشكرون

(للغائبین)

ينظرون . يهكون

یضحکون . استاون

يقومون . یقهوندون

(المضارع المجهول)

يُطَبِّخُ . اضربُ

تُوخَدُ . يُكْسِرُ

نُقِلَ . يَحْرَقُونَ

(امثلة فعل الامر)

(للمفرد)

اقراً . اكتبُ

استئنُ . اصنعُ

انظرُ . اسمعُ

(للجمع)

افعلوا . كونوا

كاوا . اقمداوا

(امثلة اسم الفاعل)

(المفرد)

خنده میگیرند . میپرسند

پاهیشوند . میباشینند

(مضارع مجهول)

پخته میشود . زده میشود

گرفته میشود . شکسته میشود

گرفته میشود . سیخته میشود

(امثلة فعل امر)

(بر مفرد)

بنخوان . بنویس

بپرس . بساز

نگاه بکن . بشنو

(بر جمع)

بکنید . بشوید

بنخورید . بنشینید

(امثلة اسم الفاعل)

(مفرد)

کننده	فاعل
نشیننده	جالس
ایستنده	قائم
فرستنده	مرسل
(جمع)	(الجمع)
سوار شدگان (۱)	راکبون
نشینندگان	جالسون
کشندگان	قاتلون
زنندگان	ضاربون
گرفتندگان	آخذون
(امثلة اسم المفعول)	(امثلة اسم المفعول)
(مفرد)	(المفرد)
گرفته شده	مأخوذ
کشته شده	مقتول

(۱) في الاصل (سوار شده آن) لكن تقلب الهاء گافا

عند الحاق علامة الجمع كما مر في آخر (باب المفرد والجمع)

زده شده	مضروب
(جمع)	(الجمع)
خورده شده گان	مأكولون
زده شده گان	مضروبون
افتاده شده گان	ساقطون
﴿ امثلة اسم تفضيل ﴾	﴿ امثلة افعال التفضيل ﴾
دانا تر	اعلم
بزرگتر	اكبر
پاكيز ترين	اطهر
بالا ترين	اعلى

(امثلة مصادر)

(امثلة المصادر)

حروف الالف

خوشدل بودن	الابتهاج	دور شدن	الابتعاد
تمام کردن	الانمام	از سر گرفتن	الابتداء
پیوستن	الاتصال	فرستادن	الابحاث

الاتفاق	اتفاق کردن	الاختیار	گزیدن
الاتلاف	تلف کردن	الادراك	پی بردن
الاتكاء	تکیه کردن	الاذیة	رنجیدن
الاجتهاد	کوشیدن	الارائة	نگاه کردن
الاجتماع	جمع شدن	الاستواء	پخته شدن
الاجبار	بیگانه کردن	الاساءة	بد کردن
الاحتراس	پاسبانی کردن	الاستقبال	پیش وازی کردن
الاحتكاك	سائیدن	الاستيقاض	بیدار شدن
الاحتراز	پرهیز کردن	الاستعمال	بکار گرفتن
الاعاطاة	فر با گرفتن	الاستقامة	ایستادگی
الاحتراق	سوختن	الشراء	خریدن
الاحتواء	فرا گرفتن	الاشراق	افروختن
الاحتقار	خار کردن	الاصرار	سماجت کردن
الاحذ	گرفتن	الاضطراب	تپش آمدن
الاخفاء	پنهان کردن	الاضطجاع	خوابیدن
الايخراج	بیرون کردن	الاطلاع	آگاه گشتن

برگن يدن	الانتخاب	کمک کردن	الاعانة
خاموش شدن	الانطفاء	عات کردن	الاعتیاد
انتظار کشیدن	الانتظار	بیهوش شدن	الاعماء
شاد شدن	الانبساط	توانستن	الاقتمدار
شکستن	الانكسار	یاری نمودن	الاعانه
جداشدن	الانفجار	خوردن	الاکل
درگرفتن	الانفجار	پناه آوردن	الالتهجاء
دریدن	الانشقاق	بهم رسیدن	الالتهقاء
رُستن	الاثبات	شعله گرفتن	الالتهاب
بدروشدن	الانصراف	پُر شدن	الامتلاء
بیدار شدن	الانتباه	فرمودن	الامر
جایجاشدن	الانتقال	آماس شدن	الانتفاخ
رسانیدن	الایصال	خمیدن	الانحناء

حروف الباء

البرق (اللمع) درخشیدن | البري للقلم تراشیدن

ماندن	البقاء	تابيدن	البرم (القتل)
گريستن	البكاء	گستردن	البدسط
بنائي کردن	البناء	مژده دادن	البشارة
قوت دادن	البلع	تُف کردن	البصق
تر کردن	البل (الترطيب)	ناسپاسي کردن	البطر
بوسيدن (ماچ کردن)			البوس (التقبيل)
شاشيدن			البول
فروختن			البيع

حروف التاء

آزمودن	التجربة	برادر شدن	التأخي
آروغ زدن	التحشاء	پس انداختن	التأخير
خورداري کردن	التجلد	رنجيدن	التألم
خوشك کردن	التجفيف	سرد کردن	التبريد
قشون گرفتن	التجنيد	دهن دره کردن	التثائب
پيچوئي کردن	التجسس	سفتن	التثقيب

سُپردن	التسليم	گراستن	التعزيم
سقطر نشانی کردن	التسيطر	آماده کردن	التتحضير
بهم دیگر خوردن	التصادم	حیران ماندن	التعجيب
تصدیق کردن	التصديق	جنبانیدن	التعريك (الاهتزاز)
بر خوردن	التصادف	درخشیدن	التلألؤ
دستک زدن	التصفيق	رها زدن	التخليص
دراز کردن	التطويل	گرمساختن	التدوير
یاد گرفتن	التعلم	دود کردن	التدخين
آه و خن	التعالم	گداختن	التذويب
مانده شدن	التعب	پرو زدن	التربية
لُغمت شدن	التعريه	باریک کردن	الترقيق (الترفيع)
پوشیدن	التغطية	سوستی کردن	الترخي
تماشا کردن	التفرج	اراستن	التزبن
تشی کردن	التفريغ	پیراستن	التزويق
وارسی کردن	التفتيش	ساز زدن	التزمير
اشکار نمودن	التفصيل	دلاداری کردن	التسليمية

التفویض	واگذار نمودن	التلوث	آغشته شدن
التقابل	دوبرو شدن	التمنی	آرزو نمودن
التقطیر	چکانیدن	التشیط	شانه کردن
التقلیب	برگردانیدن	التمطی	خمیازه کشیدن
التقرب	نزدیکی شدن	التقدم	پشیمان شدن
التقطیع	تکه تکه کردن	التنزیل	فرو آوردن
التکسیر	شکستن	التنظیف	پاک کردن
التکذیب	دروغگو ساختن	التوسیح	چرک شدن
التکاسل	تذلی کردن	التوصیة	سپردن
التکدیر	ازردن	التوائی	سستی کردن
التهافت		روی هم ریختن	

حرف التاء

الثبات	ایستادگی کردن	الثقب	سوراخ کردن
الثقل	سنگین شدن	الثنی	دو شدن
الثقة	امیدواریدن	الثناء	ستودن

حرف الجیم

الجدال	جنك كردن	الجلب	اوردن
الجدب	كشيدن	الجاوس	نشستن
الجرّ	كشيدن	الجمع	گيرد كردن
الجریان (السیل)	جاری شدن	الجوع	گرسنه شدن
الجرح	زخم شدن	الجرّب	كشیدن
الجماع	كردن	الجفاء	ستم كردن
الجدل (النفور)	تومیدن	الجنایه	گنا كردن
الجدارة		تجرتی كردن	

حرف الحاء

الحبالة للمرأة	ایستادن شدن	الحصد	در و كردن
الحجز	حجز كردن	الحصول	یافتن
الحمد	تحمید كردن	الحفر	كندن
الحرب	جنك كردن	الحفظ	نگاه داشتن
الحراسة	پاسبانی كردن	الحقد	كینه نمودن

ورداشتن	الجمال	خاریدن	الحك
خمیدن	الحنى (التحلب)	گفتن	الحكى
شهرم کردن	الطياه	تراشیدن	الحلق للرأس تراشیدن
زیستن	الحياة	خواب دیدن	الحلم
باختن	الحياكة	باز کردن	الحل
کساره گرفتن	الحياطة	دوشیدن	الحلب
بریان کردن		الجلس	

حرف الخاء

فَسْرَدَن	الخرد	فرب دادن	الخديمة
تمام شدن	الخلاص	بیرون آمدن	الخروج
آفریدن	الخلق	زخم کردن	الخدش
آمیختن	الخلط	زیان کردن	الخسارة
خفه کردن	الخنق	فروتن شدن	الخضوع
ترسیدن	الخوف	قصور کردن	الخطأ
دوخان	الخطيطة	ربودن	الخطيب

خیانت کردن

الخیانة

حرف الدال

عشوه کردن	الدلال	تورفتن	الدخول
گردیدن	الدوران	فشاردن	الدعس
روغن مالیدن	الدهن	دفن کردن	الدفن
نسیه دادن	الدين	کوبیدن	الدق

حرف الذال

رفتن	الذهب	سرم بریدن	الذبح
ترمیمیدن	الذعر	یاد کردن	الذکر
هوشیارشدن	الذكاء	بدگفتن	الذم
پژمردن	الذبول	چشمیدن	الذوق

حرف الراء

خواهش کردن	الرجاء	سود کردن	الرمح
آسوده شدن	الراحة	بستن	الربط
لرزیدن	الرجف	برگشتن	الرجوع

رقصيدن	الرقص	اميدوار شدن	الرجاء
غنودن	الرقده	برگردانيدن	الرد
دويدن	الركض	نم دادن	الرشح
سوار شدن	الركوب	پاشيدن	الرش
افسكندن	الرمي	راضى شدن	الرضاء
ديدن	الرؤية	شيرنوشانيدن	الرضاعة
گروگداردن	الرهن	بلند كردن	الرفع
خون آمدن		الراف	

حرف الزاء

عروسى كردن	الزواج	كاشتن	الزرع
ناپديد شدن	الزوال	منع كردن	الزجر
افزوده شدن	الزيادة	كفزيدن	الزلق
ديدار كردن	الزيارة	رنجيدن	الزعل

حرف السين

العمامة (الضجر) زارى بودن السب (الشم) بدگفتن

جو شانیدن	السَّاق	شنا کردن	السَّبَاحَة
تاراج کردن	السَّاب	پوشیدن	الستَر
پوست کندن	السَّالِخ	نرم کردن	السَّحْق
شنیدن	السمع	بستن	السَّد
تیز کردن	السن	دزدی کردن	السَّرْقَة
پرسیدن	السُّوَال	سرفه کردن	السَّعَال
فراموش کردن	السَّهْو	آبیاری کردن	السَّقِي
راه یافتن	السَّيْر	خاموش شدن	السَّكُوت

حرف الشين

کار کردن	الشَّغْل	سیر شدن	الشَّيْبَع
مهربانی کردن	الشَّفَقَة	خرخره کردن	الشَّخِير
شفاعت کردن	الشَّفَاعَة	آشامیدن	الشَّرْب
بوئیدن	الشَّم	خریدن	الشَّرَاء
دارکشیدن		الشَّنَق	

حرف الصاد

اصطحاب	اصطحاب	شکیبائی کردن	الصبر
اصطبل (للخیل)	اصطبل (للخیل)	رینختن	الصب، النكب
اصیام	اصیام	رنک کردن	الصبغ
اصید	اصید	بر خوردن	الصدفه
اصیورة	اصیورة	فویا کردن	الصراخ
اصیانه	اصیانه	نماز خواندن	الصلاة

حرف الضاد والطاء

الطبع	الطبع	خندیدن	الضحك
الطبخ	الطبخ	زدن	الضرب
الطحن	الطحن	لاغر شدن	الضعف
الطرد	الطرد	آغوش کشیدن	الضم
الطرق	الطرق	گ شدن	الضیاع
الطافع (الفیض)	الطافع (الفیض)	فشردن	الضغط
الطلب	الطلب	بیتابی کردن	الضجر

الطعم	طعم کردن	الطيران	پريدن
الطهارة	پاکیزه شدن	الطلي	اندودن
الطواف	گشتن	الطی	تا کردن

حرف الظاء

الظما	تشنه شدن	الظفر	خامیاب شدن
الظن	پنداشتن	الظلم	ستم کردن
الظلام			تاریک شدن

حرف العين

العبادة	پرستیدن	الابد	شمردن
العتق	آزاد کردن	العصر	فیشاردادن
المعجز	بستوه آمدن	العض	گزییدن
المعجزة	شتاب کردن	المطاء	دادن
المعجن	خمیر کردن	العطاس	عطسه کردن
العراج	لنگیدن	العقونه	گنبدیدن
العرق	خوی کردن	العلم	دانستن

فریاد کردن	العویل	کردن	العمل
آباد شدن		العمارة	

حرف الغین

جوشانیدن	الغلیان	مقبون شدن	الغبن
بستن	الغلق	کاشتن	الغرس
چشم بستن	الغمض	علاک کردن	الغربله
سرودن	الغناء	غرق شدن	الغرق
ریشک نمودن	الغبطة	ریستن	الغزل
توانگر شدن	الغنا بالمال	شستن	الغسل
فرورفتن	الغوص	فرب دادن	الغش
خشمناک شدن	الغیظ	ازدوه شدن	الغم

حرف الفاء

خشنود شدن	الفرح	باز کردن	الفتح للباب
گسترده	الفرش	ریزه ریزه شدن	الفت
مالیدن	الفرک	شکافتن	الفتق

فهمیدن	الفهم	کردن	الفعل
جستجو کردن	الفحص	ازر گری کردن	الفلاحة
زیرک شدن	الفطانه	گریختن	الفرار
شیر رییدن	القطام	خوشدلی کردن	الفكاهة

حرف القاف

کنندن	القلع	ورزیدان	القبول
سُرخ کردن	القلی	گُشتن	القتل
بریدن	القطع	خواندن	القراءة
قباعت کردن	القناعة	وام گرفتن	القرض (الدين)
گفتن	القول	نشکون گرفتن	القرص
برخواستن	القيام	جستن	القفز
پیمودن		القياس	

حرف الكاف

افزون شدن	الكثرة	گردن کشی کردن	الكبر
دوست نداشتن	الكراهة	نوشتن	الكتابة

الكسر	شکستن	الكلام	گفتن
الكتل	سدستی کردن	الكتس	دوختن
الكسب	کاسبی کردن	الکلیل	پیمانه کردن
	الکی	داغ کردن	

* حرف اللام *

اللبس	پوشیدن	الذهب	بازی کردن
اللبط	تپیدن	اللف	پریچیدن
اللحس	لیدیدن	اللقط	برچیدن
اللصق	چسبانیدن	اللحس	دستمالی کردن
اللطم	سبیل زدن	اللیاقه	شایستن
	اللبین	نرم شدن	

* حرف المیم *

المجىء	آمدن	المحادثة	حرف زدن
المحو	پاک کردن	المخط	فین کردن
المحبة	دوستی کردن	المخاطبة	گفته شو کردن

جویدن	المضغ	بوهم زیاد کردن	المزايده
باریدن	الطر	شوخی کردن	المزاح
شناختن	المعرفة	قانی کردن	المزج
ایراد کردن	المعارضة	پاك کردن	المسح
دل پرچیدن	المفص	پیش جوئی کردن	المسابقة
گذشتن	المرور	گرفتن	المسك
توانستن	المهارة	مشوره کردن	المشاورة
پابند بودن	المواظبة	راه رفتن	المشى
مردن	الموت	مکیدن	المص
میل کردن	الميل	تسك گرفتن	المضايقة

* حرف النون *

فراموش کردن	النسيان	رستن	التبت
رسیدن	النضج	کنندن	النتف
دیدن	النظر	بیمختن	النخل (لاطحين)
سودن	النفع	صدا کردن	النداء

النفخ	دە پيدن	النفخسان	کم شدن
الزراع	بهانه کردن	النوم	خوابیدن

* حرف الواو *

الوجع	درد کردن	الوقوف	ایستادن
الوزن	کشیدن	الوقوع	افتادن
الوصول	رسیدن	الوقاية	پناه بردن
الوضع	نهادن	الولادة	زائیدن

* حرف الهاء *

الهبه	بخشیدن	الهدم	خراب شدن
الهبوب المريح	وزیدن	الهرب	گریختن
الهز		تکان دادن	

* حرف الياء *

اليبس	خوشکيدن
اليأس	نا امیدي
اليمين	سؤ گنند

﴿ الروحیات ﴾

الله	خدا	الذنب	گناه
النبي	پیغمبر	الجنة	بهشت
الملائكة	فرشتگان	النار	آتش
الصلاة	نماز	الموت	مردنی
الصوم	روزه	الثواب	ثواب

﴿ في اسماء اعضاء الانسان ﴾

الرأس	سر	الاهداب	مُجكان
الدماغ	مغز سر	الحاجب	آبرو
الجمجمه	کلاه	البؤبؤ	ديده
الشعر	مو	الجنفن	پلك
الدوائب	كيسو	الانف	بين
الاذن	گوش	الخد	گونه
الجبهة	پيشانی	الشارب	سبيل
العين	چشم	الشفه	آب

الاصحية	ريش	الظاهر	كسر
السنن	دندان	الصدر	سپينه
اللسان	زبان	الثدي	پستان
الفم	دهن	السر	ناف
الحنك	چانه	البطن	شكم
الوجه	صورت	الخاصرة	پهلوي
الرقبة	گردن	المرارة	تليخه
الملتوم	گلو	المصران	رودها
الابط	بغل	السكرش	گيپا
الكتف	شانه	القلب	دل
المضد	نازو	الطحال	سپرز
المرفق	آرنج	الحوصلة	چينه
الزند	مُج	الضلع	دنده
اليد	دست	السكبد	جگر
الاصبع	انگشت	الفتخذ	ران
الظفر	ناخن	الركبة	زانو

الریحل	پای	المرق	رِک
کعب الریجل	پاشنه	العصب	پی
العظم	استخوان	الروح	روان
اللحم	گشت	النفس	جان
الشحم	پی	العقل	خرد
الدم	خون		

﴿ صفات الانسان ﴾

آخول	لوچ	اقرع	کچل
آفور	یکچشمی	احق	لجهاز
اعمی	کور - بیابان	کوس	کوسه
اعرج	شل - انگ	صحيح	تندرست
بصیر	بینا	سقیم	مربض
احلب	گوژدار	حي	زنده
اخرس	گنگ	میت	مُرده
اطرش	گر	ضعیف	لاغر

قَوِيٌّ	قَوَانَا	عجوز	پیرزن
جَائِعٌ	گرسنه	طویل	بلند
عَطْشَانٌ	تشنه	قصیر	کوتاه
شَابِعٌ	سیر	مربع	چارخانه
عَاقِلٌ	خردمند	متزوج	کدخدا
مَجْنُونٌ	دیوانه	أَعْزَبٌ	ناکدخدا
شُجَاعٌ	بهاادر	بَكْرٌ	سترون
جَبَانٌ	رسو	ثَيِّبٌ	بیوه
حَسَنُ الْخَلْقِ	خوش خاق	غَنِيٌّ	توانگر
سَيِّئُ الْخَلْقِ	بد خلق	فَقِيرٌ	درویش
بَلِيدٌ	کودن	مُرْتَضِعَةٌ	شیرده
ذَكِيٌّ	زودفهم	كَذَّابٌ	دروغگو
طِفْلٌ	کودک	قَاسِيُ الْقَلْبِ	سخت دل
شَابٌ	جوان	رَقِيْقُ الْقَلْبِ	نرم دل
كَهْلٌ	میانه	كَبِيرٌ	بزرگ
شَبَابٌ	پیر مرد	صَغِيرٌ	کوچک

نادان	جاهل	سگړان	آست
سته‌گر	ظالم	سارق	دُزد
ملامت‌کن	عدو	دوست	دوست
عدل‌کننده	عادل	دشمن	دشمن
فتنه‌از‌گیز	مُفَنِّئَان	فريب‌ده	فريب‌ده
صالح‌کننده	مُصَلِّح	کينه‌ور	کينه‌ور
جسارت‌کننده	جسور	مهربان	مهربان
تقو‌مند	جسيم	جمیل‌الصورة	خوش‌گل
صاحب‌شرافت	شريف	قبيح‌الصورة	زشت
آست	وَضِيْع	سُلْطَان	شاه
عزت‌مند	عزيز	عالم	دانا
بی‌آبرو	ذليل	عابد	پارسا

اسماء اقارب الانسان

فرزند	الابن	پدر	الأب
پيامبر	الولد	مادر	الأم

دختر دای	بنت الخال	دُختر	البنت
دای زاده	ابن الخال	برادر	الاخ
عمو زاده	ابن العم	خواهر	الاخت
دختر عمو	بنت العم	همشیره	الرضیعة
پدر زن	ابو المرأة	عمو	العم
مادر زن	ام المرأة	دای	الخال
داماد	الصهر	عمه	العمه
هم زلف	المدیل	خاله	الخاله
کنیز	الجارية	نوه	الحنيد
غلام	العبد	شوهر	الزوج
همسایه	الجار	زن	الزوجة
خانواده	المائلة	دُختر زن	الربیبة
دوست	الصديق	نوه دختری	السبط
خویش	القرابة	خواهر زاده	ابن الأخت
ایل	القوم	برادر زاده	ابن الأخ
همشیره زاده			ابن الرضیعة

المأ کولات وما يتعلق بها

طارشی	الحامض	نان	الخبز
روغن	الدهن	پُلُو	الطبيخ
تخم مرغ	البيض	خورشت	المرق
کره	الزبدة	خمير	العجين
دوغ	الشنيز الشنينة	آرت	الدقيق
کاهو	الخس	نَمَکْ	الملح
هندوانه	الرقی	آب	الماء
خرپوزه	البطيخ	گوشت	اللحم
کباب	اللحم المشوي	شیر	الحليب
پی	الشحم	ماست	اللابن
دولمه	المحشي	پنیر	الجبين
سرخ شده	المقلی	دوشاب	الدبس
شیرین	الحلو	سِرکه	الخل
تلخ	المُرّ	پیاز	البصل
کاجی	الاصفیده	سیر	الثوم

السكرات	تره	السراق	برگ چمندر
الريحان	نازبو	الجزر	هويج (زردك)
المخاضير	سبزجات	البطاطه	سديب زميني
السكرزبره	گشتي	السفرجل	به
الهندبا	كاسني	اليقطين	كدو
الحلبه	شنبليله	اللفت	شلغم
النعناع	بودينه	الفجل	رُب
الكرفس	جعفري	الطماطه	گوجه فرنگي

اسماء الحبوب

الحبوب	دانه	النوى	حصه
الارز	برنج	السمسم	كنجد
القمح	گندم	الاذرة	زرات
العدس	مرجومك	الحمص	نخود
الشعير	جو	الدخن	ارزن
الحب	دانه	الفول	باقلا

اسماء الفواكه والأشجار ومتعلقاتها

الفواكه	ميوه‌ها	التين	انجیر
الجنيبة	باغچه	اللوز	بادام
البدستان	باغ	التمر	خرما
الشجر	درخت	القطن	پامیه
التمر	ميوه	القصب	قصب
النباتات	روئیدنها	القصن	شاخه
الرمان	انار	الورد	گل
التفاح	سیدب	المش	گیاه
الجوخ	شفتالو	الشوك	خار
العنب	انگور	الحطب	هیزم
الزبيب	مویز	الجذع	تنه
العنقود	خوشه	البذر	تخم
الحصرم	قوره	الحبوب	دانها
المشمش	زردالو	التين	کاه
	الجوز		گردو

الملابس و متعلقاتها

بنادير جامه	التيكه	رخمها	الملابس
گوشه	(الخذاء) الخلف گوشه	سنداره	سنداره
جوراب	جوارب	شاپو	برنيحة (قبعة)
گوشواره	القرط	كلاه	قلانسوة
دست بند	الاساور	گردن بند	ياقه
دوگه	الزير	فكس	رباط
(نظارة) المنظارة عينك		پراهن	ثوب (قميص)
غنداق	الاقباط	نهبان	سروال
پوستين	(الفراء) الفروه	(کت) لباده	(جا كيت) ستره
پشم	الصوف	شروال	بنطالون
پنبه	القطن	بجامه	بجامه
كرك	الوبر	جازغه	زخه
ابریشم	الحرير	عبا	الرداء
نخ	الخيط	ابدمت	جيبه
انگشتر	الخاتم	گور بند	حزام

اسماء الالوان

الابيض	سفید	الاسود	سیاه
الاحضر	سبز	الرمادي	خاکستری
الاحمر	سرخ	الوردی	گلابی
الاصفر	زرد	الاشقر	سرخ واز
الاروق	کبود	الماوی	آبی

محتویات المدرسة

المعلم	آموزنده	القراءة	خواندن
السايف	شاگرد	الكتابة	نوشتن
الجبر	مركب	التعليم	یاددادن
الفرطاس	کاغذ	التمهيم	یاگرفتن
المحبرة		دوات	

اسماء ارباب المهن والصنائع

اسكافي	کاشی‌ساز	بقال (بدال)	بقال
بائع التبغ	توتون فروش	بزاز	بزاز

بُسْتَمَانِي	باغبان	حلاج	پدبزه زن
بِلَام	کشتيبان	حاجّ	سلمانى
بِنَاء (مهيار)	بنا	حايوانى	شپرينى فروش قناد
بَوَّاب	دربان	حمال	سبال (بارکش)
بِيَطَار	بيطار	حمايى	حمايى
تاجِر	تاجر (بازرگان)	حُوذِي (هر بچي)	دوشکچه چي
تَرْجَمَان	ترجمان	خادم	نوکر
جِرَّاح	جراح	خادمة	کلمات
جَزَّار	قصاب	خازن	خزينه دار
جَمَّال	شتربان. ساربان	خَبَّاز	نانوا
جَوَاهِرِي	جواهر فروش	خزاف	سفال فروش
حائِك	جولا	خطاط	خوشنويس
حَدَّاد	آهنگر	خفّاف	کفش فروش
حَطَّاب	هيزم فروش	خياط	دوزى
حَفَّار	قبرگن. چاهگن	خياطه	دوزنده
		خيام	خيمه دوز

تختک	ماهی فروش	کيسه کيش، دلاک	دلاک
شمسار (دلال)	شمسار	دلال	دلال
شواک	خارکش	چوپان، شهبان	راع
صائغ	زرگر	نا خدا	ربان
صاحب المطبعة صاحب مطبعه		نقاش	رسام
صباغ	رنگور	رقاص	راقص
صباغ الاحذية واكسي			راقصة
صحنی	روزنامه نویس	پینه دوز	رقاع
صراف	صراف	زباله کش	زبال
صنار	مسگر	مهر-تر	سائس
صواف	پشم فروش	شوفر	سائق السيارة
صياد	(شکارچی) شکاری	کلیددار	ساذن
صیدلی	اجزای	دزد	سارق (لص)
طبایخ	طبایخ (آشپز)	ساعت فروش	ساعاتی
طیب	طیب	سراج	سروجی
		چاقوساز	سکا کینی

کتابفروش	کتابی	کتابکار	طیّان
جاروکش	کناس	عمّله	عامِل
کوزد فروش	کواز	عطر فروش	عطار
کیمیاگر	کیمیاوی	عود زن	عواد
کوزه گر	کامل الا کواز	رخت شوی	غسال
صحاف	مجلد کتب	کازر	غساله
حسابگر	محاسب	غواص	غواص
وکیل . محامی	محام	زغال فروش	فحام
محرر (دبیر)	محرر	فلاح (برزگر)	فلاح
دایه	مربیّه	ماما	قابلة
مترتب الحروف حروف چین		قاضی	قاض
مترکب الاسنان دندان ساز		کاغذ فروش	قرطاسی
مترین حلاق متر تراش سلمانی		قصاب	قصاب جزار قصاب
مصور	مصور	قهوه چی	قهوانی
مطرز	مطرز	علاق بند	قزاز
معلم (آوزگار)	معلم	کاتب (نویسنده)	کاتب

سنگ تراش	نحات	مغنی	مغنی
مسگر	نحاس	چارو ادار	مکاری
چپ تراش	نجار	اتوکش	مُکوي
لحاف دوز	نخاف	ملاح (کشتیبان)	ملاح
نقاش	النقاش	پرستار	ممرض
بنده فروش	نحاس		ممرضه
پنبه زن	نخاف	منجم (ستاره شناس)	منجم
		مؤلف	مؤلف
وراق کتاب فروش. کاغذ فروش	وراق	مهندس	مهندس
ناشر الصحف موزع روزنامه	ناشر الصحف	میکانیکی	میکانیکی

آلات ارباب الحرف والصنائع

تیشه	النمّاس	ترازو	الميزان
کلنک چاکچ	المطرقة	سوزن	الابرة
درفش	المخوصف	قیچی	المِقراض
میخ	المسامار	چاقو	السکین
تناف (طناب)	الخطیل	اره	المشمار

ديك	القِدْر	زرف ظرف	الاناء
تختنه	اللوح	كايك	المفتاح
چوب	الخشب	برمه	المثقب
شيشه	الزجاج	زغال	الفحم
ماشين	الماكينه	گج	الجص
داست	المنجول	سندك	الحجارة
بيل	المسحاة	خاكستر	الرماد

مُشمولات الدور

پنجره	النافذة	خانه	الدار
آسمان خانه	الستف	پشتبان	السطح
دَر	الباب	اطاق	الغُرْفَة
ديوار	الحائط	حيات	صحن الدار
دَم در	العتبة	نوردبان	الـلم
ستون	العمد	پله	الدرج
كنارآب	المرحاض	طاقچه	الرف

البُر	چاه	حنفية الماء	شيرآب
الزاوية	كُنْج	حدیته	بانچه
المطبخ	اجاغ	نافورة	فواره
الاصطبل	طوبله		

اثاث الدار

البساط	كليم	السرير	تحت خواب
البيانات	كناره	الخيمة	چادر
القدر	ديك	المراة	آينه
الوعاء	ظرف	المهد	گهواره
المِصفاة	چاو صافی	المندیل	دستمال
الاناء	كاسه	الابريق	(آفتابه) اوراك
المنخل	الآن	الستار	پرده
الملقحة	قاشق	فراش النوم	رخت خواب
المملحة	نمكندان	الوسادة	بالين
السراج	چراغ	المكنسة	جاروب

سُفْرَة	السماط	النارجيله	قليان
هيزم		الوقود	

الاصراف والاولجاع

الوجع	الوجع	زخم	الجرح
رمد العين	رمد العين	اماس	الورم
العيون	العيون	درد سر	وجع الرأس
الجذري	الجذري	درد دندان	وجع السن
الحصبه	الحصبه	درد شکم	وجع البطن
ذات الجنب	ذات الجنب	طيش دل	خفتان القلب
وجع الظهر	وجع الظهر	تب	الحمى
وجع الضلع	وجع الضلع	لرز	الرجف
توس	توس	الخوف	الخوف

اسماء الادوية

گاو دانه	حب البقر	هليله	الاهلياج
ترياك	افيون	ني شکر	قصب السكر

سنا مکی	سنا	حتر مسل	اسپینک
حبّه حلوه	رازیانه	عنب الثعلب	تاج ریزی
حب السفرجل	بهدانه	المرق الحار	زنجفیل
قُرَنُفُل	میخاک	کُزْبِرَه	گشنیز
کُرْم	زرچوبه	شمع المس	موم
فُطْرُنِیَا	اسپوزه	تمیان	شکر تقال
قرطم	کافشه	دم الاخوين	پر سیار شان
خوبه	خاکشیر	الافحوان	بابونه
اظافر	ناخونک	دهن الزبت	روغن زیت
زَرَّغَبُون	صوریج	دهن الاوز	روغن بادام
عشبه	یاسمین بر	دهن الخروع	روغن کرچک

السما و متعلقاتها

السما	اسمان	السحاب	ابر
الشمس	آفتاب	المطر	باران
القمر	مهتاب	الريح	باد

منج	الثلّاج	ماه	الهلال
تنگر	الحالوب	پروين	الثريا
شب نم	الند	ستاره	النجم
سيهر		الفلک	

الارض و متعلقاتها

آهن	الحديد	زمين	الارض
زر (طلا)	الذهب	دریا	البحر
نقرة	الفضة	بيابان	البر
مس	النحاس	شهر	المدينة
سرب	الرصاص	ده	القرية
جيوه	لؤلؤ	خيابان	الشارع
آب	السماحل	بازار	المسوق
ريگ	الحصى	خاله	التراب
لعل	الياقوت	گل	الطين
گوهر	الدر والؤلؤ	سنگ	الحجر

الجَبَل | المَدَن | كَوَه | كَان

الحيوانات المَجْنَحَة

جوجه	فرخ الدجاجة	خروس	الديك
كبوتر	الحمامة	مُرغ	الدجاجة
پشه	البعوضة	شتر مرغ	النعام
كَيَك	البرغوث	مرغ آب	البط
(اعضائها)		قاز	الوز
نُك	المنقار	جُند	البوم
پر	الريش	مَلَخ	الجراد
پروبال	الجناح	شب پره	الخفاش
دُمب	الذنب	گنجشك	المصفور
پريدني	الطير	كلاغ	الغراب
چينه	الحوصله	العندليب القُمري	البلبل
مگس		الذباب	

الحشرات

كارشن	المنكبوت	مار	الحية
مورچه	النمل	گژدم	العقرب
كرم	الدود	سوس مار	الضب
سوسكه	الخنافساء	موش	الفار
بيك	العنثه	چاپاسه	الوزغ
نیش گژدم		ذنب العقرب	

الحيوانات البرية

ميمون	القرود	شير	الأسد
پلنگ	الفهد	آهو	الظبي
پيل	الفيل	كفتار	الضبع
روباہ	الثعلب	گرك	الذئب
خار پشت	القنفذ	خرس	الدب
خرگوش	الارنب	خوك	الخنزير
شغال		ابن آوى	

الحيوانات الاهلية

الجمار	خر (الأغ)	الغنم	گوسفند
الفرس	اسب	الخروف	ز
البغل	قاطر	المنججه	ماده
البعير	شتر	البقر	گاو
المعز	بز	القرن للبقر	شاخ
الجدى	زغاله	حافر الخيل	سهم اسب
الهر	گره	ظلف الغنم	کنش گوسفند
	الكلب		سگ

الحيوانات البحرية

السمك	ماهی	السلحفاة	کاسه پشت
الضفدع	قرباغه	السرطان	خر چنک
الحوت	نهنگ	الروبيان	ماهیان ریزه

مايتماق بالبحر

السفينة	کشتی	المرساة	انگړ
---------	------	---------	------

گردی	العمق	خیزاب	الموج
پهنی	المرض	جوی آب	النهر
درازی	الطول	بادیان کشتی	شراع السفینة

﴿ آلات الحرب ﴾

تفنگ	البندقية	توپ	المدفع
نیزه	الرمح	ورور	المسدس
چاقو	السكين	دانه	القنبلة
کمان	القوس	گلوله	البندقية
تیر	السهم	شمشیر	السيف
کارد		الخنجر	

﴿ كلمات كثيرة الاستعمال ﴾

بودند	كانتا	بود	كان
بودی	كن	بودند	كانا
بودید (شهادت نفر)	كنت	بود	كانوا
	كنتما		كانت

پیش ما	عندنا	بودید	گنتم
پیش شماها	عندکم	بودی	گنت
پیش آنها	عندهم	بودید	گنما
پیش من بود	کان عندی		گنن
پیش تو بود	کان عندک	بودم	گنت
	کان عندک	بودیم	گنما
پیش او بود	کان عنده	پیش من	عندی
	کان عندها		عندک
پیش ما بود	کان عندنا	پیش تو	عندک
پیش شماها بود	کان عندکم		عنده
پیش آنها بود	کان عندهم	پیش او	عندها



منازل عامة

رستوران (لوقانده)

مهمانخانه

دكان

قهوة خانه

سنا

تئاتر

نمایشگاه

خیابان

شهرانی

صركز نظام

رئیس اداره تفتیش

(تذکره گذرنامه)

ادارت خط آهن

استاسيون

ميدان

فندق (لوقانده)

مطعم (اكل)

חנוوت (دكان)

مقهی

سینما

ملهي (تئاترو)

معرض

شارع

دائرة الجوايس

المسكور

مدیر جوازات السفر

مصلاحة السكة الحديدية

محطة

ميدان

میدان چهار راه

میدان ذو اربعة طرق

باغهای هلي

حدائق عامة

﴿ في الدوائر والوظائف ﴾

(پارك سلطنتى) دربار شاهى

البلاط الملكى

وزارت داخلية

الوزارة الداخلية

وزارت خارجيه

الوزارة الخارجية

وزارت پيشه و هنر

وزارة الصناعة والحرف

مجلس اسنا

مجلس الأعيان

مجلس ملي

مجلس النواب

پارلمان

بيت الأمة (البرلمان)

ديوان جزاء

دائرة الجزاء

رئيس محكمة جزاء

حاكم الجزاء

اداره عدليه

العدلية

شهر دارى

دائرة البلدية

رئيس بلدية

امین العاصمة

استاندار	والي
فرماندار	مُتصرف
رئيس فرهنگ	مدير المعارف

﴿ في الصباح ﴾

کبیت کو بندہ در	من یقرع الباب
من دوست شما هستم	انني صديقتك
هو اچگونہ است	كيف حال الطقس
روز بسیار خوب است	انه يوم جميل
روسی صرا بیاور	احضر لي معطفي
هوا امروز خیلی سرد است	الجو بارد جداً
حالا هوا گرم است	الجو حار الآن
آیا باران می آید	هل تمطر
بلی خواهی آورد چتری شمارا	نعم وسأحضر لك مظلتك
برای یک کوب چای بیاور	احضر لي كوباً من الشاي
خواهم آمد برای خوردن خوراک خوردن	سأحضر لتناول الطعام

هل سأل احد عني بالامس	ايا كسى از من پرسيد
سأل عنك محمد	محمد از شما پرسيد
كنت خارج المنزل	من بيرون خانه بودم
اذا جاء مرة ثانية يجب ان ينتظرني	چنانچه مرتبه ديگر آمد باوبگو انتظار بگردد

في المكتب

هل جاء البريد	ايا پوسته آمد
نعم جاء الآن	هانا آمد
ولك مכתوبان ومجلة واحدة	دو نامه و يك روز نامه داريد
احضري البريد	براي من پست آماده كن
هل جاء بريد الطيارة	ايا پست هوايي آمد
هل لدينا اشياء معطلة من الامس	ايا كار همای پس افتاده از روز گذشته داريم
لا ياسيدي	نه اي آقاي من
وضعت الرسائل كلها على مكتبك لامضائهم	گذا ردم نامه ها را روی ميز برای امضاء

لمن تکتب هذا الخط

لاختی سعادت

ارسل الخادم ليشترى لي

طوابع برید

عندي مجموعة من طوابع

الملك غازي

هل تحب رؤيتها

يسرني هذا

لقد سألت عنك بالأمس

ذهبت لبك الشاهي لاحضر

نقوداً

جئت فقط لزيارتك

سأعود الى بيتي

لماذا انت في عجلة (مستعجل)

انا مشغول جداً اليوم

اذا امكك احضر غداً

برای کی این عنوان مینویسید

برای خواهرم سعادت

نوکر را برای من روانه

کن که تمبر بخرد

نزد من تمبر ملک غازی

موجود است

ایا میخواید اهدا آنها را به بینید

بسیار خورسند خواهم شد

دیروز از شما پرسیدم

رقم بانگ شاهی که پول

بگیرم

آمدم برای دیدن شما

بر میگردم بخانه ام

چرا شما شتابنده هستید

من خیلی کار دارم امروز

چنانچه توانستید فردا نزد ما بیایید

شمارا برای کارهای مالیه
 میبخوام
 آیا کارهای دیگر دارید؟
 بمن برس تلفونی چنانچه
 هر چیزی بخوامستید

اريدك لبعض الاعمال المالية
 المهمة
 هل لديك اعمال اخرى؟
 اتصل بي تلفونياً اذا اردت
 اي شيء

عبارات كثيرة الاستعمال

بالا تر از همه
 خیلی قشنگ
 موافق اصل
 یک مرتبه
 و همچنان أيضاً
 تا حالا
 بهر حال
 هر قدر که مطالب سخت باشد
 فرق میان آنها نیست

فوق الكل
 جداً مليح
 طبقاً للأصل
 مرة واحدة
 وكذلك أيضاً
 حتى الآن
 على كل حال
 مهما كلف الأمر
 لا فرق بينهما

على الأكثر

روهم رفته (غالباً)

بالسهر الاصلی

بقیعت اصلی

غير صرة

سوار مشعل

بعد قليل

بعد از مدت کمی

بالتدریج

تدریجاً (کم کم)

على هذه الفكرة

بر این فکر

قبل ان انسى

قبل از آنکه فراموش کنم

بهذه الطريقة

با این وسیله

وفقاً لمرادکم

مطابق مرادتان

بناءً على ذلك

بنا بر این

مهما كان قليلاً

هر قدر کم باشد

مهما طال الليل

هر قدر شب بلند باشد

مع انه

با وجود آن

لولا انه

ولو آنکه

الى الأبد

تا آخر زمان

للوقت الحاضر

برای زمان حاضر

بموجب و ریت من
 محتمل است
 ممکن است
 بعوض آن
 عوض آن
 بر وفق فکرم
 زیاده بر آن
 هر چه خواهد باشد
 بهر حال
 در حضور عالم
 متسلسل
 زیر آسمان
 در آسمان
 از این قبیل
 عین مطلبست
 نظر باینکه

رغباً عنی
 من المحتمل
 من الممكن
 عوضاً عن ذلك
 بدلاً منه
 حسب فکری
 علاوهً علی ذلك
 کیفما کان
 علی ای حال
 بحضور العالم
 علی التوالي
 تحت السماء
 فی الفضاء
 من هذا القبیل
 عین المطلوب
 نظراً الی ذلك

من وقت الى آخر

ينتج من ذلك

صرة في اليوم

صرة اخرى

مرتين في الليل

من ذلك الحين

على فرض

على مهلك

من مدة بعيدة

من مدة قريبة

وبالاختصار

الأمل منكم

اسود كالفحم

احمر كالدم

ابيض من اللبن

ابيض من الثلج

از وقتی بوقتی

از آن نایج میشود

هر روز يك مرتبه

دفعه ديگر

شبی دو مرتبه

از آن وقت

بفرض آنکه

آهسته باش

از زمان دور

از زمان نزدیک

مختصراً

مأمول است از شما

سیاه مانند زغال

سرخ مانند خون

سفید تر از ماس

سفید تر از یخ

ارفع من الابرۃ

انشف من الحجر

اسرع من البرق

ارخص من التراب

دخل فصل الصيف

مر فصل الشتاء

قرب فصل الربيع

اريد ان اخلص منه

سكرت ليلة البارحة

لا تعدل عن هذا المشروع

فرقت فيما بيننا

امش في ادبك

لا تجرأ ان تفعل ذلك

عندما تنتهي تعال الي

يجب ان يتداخل في كل امر

باريکتر از سوزن

خشکتر از سنگ

زودتر از برق

ارزان تر از خاک

فصل تابستان داخل شد

فصل زمستان گذشت

فصل بهار نزدیک شد

میخواهم از او خلاص بشوم

دیشب گذشته هست بودم

از این کار صرف نظر نمائید

میان ما تفرقه انداختی

با ادب خود را برو

جسارت که این کار را بکنی

وقتی که تمام میکنی نزد من بیا

میخواهد در همه امور مداخله

بکنند

هذه مسألة يطول شرحها

عنده هموم كثيرة

هذه مشكلة يصعب حلها

اني متحير جداً

فقد حواسه من الغضب

وسع لي من فضلك

لا تضايقني

اعطني كل ما عندك

انهم فرصة غيابة

انت السبب في كل ذلك

لا تقدر ان تجاريهم

لا تفعل شيئاً من نفسك

في سياق الكلام

این مسئله شرحش طولانی

است

رنج بسیار دارد

این مسئله حل آن سخت

است

من خیلی متحیرم

از غیض حواس خود را

گم کرده

خواهشمندم مهلتم دهی

مرا در ضیق نگذار

هرچه داری بمن ده

غنیمت شمرد دوری مرا

تو سبب تمام آنها میباشی

نمیتوانی بدرجه آنها روی

کاری از پیش خود مکن

در اثناء تعبیر

لا فائدة من معاشرتهم
 كاد ان يُجنّني
 كِدْتُ ان اطير فرحاً

لا يُعجبني سواها

احسن ما يكون

دخلت في نظري

كان عندنا في اليلة الماضية

فأئده از رفاقت ایشان نیست
 نزدیک بود که مراد یوانه کند
 نزدیک بود که از خوشحالیم
 پروازم

کسی را غیر آن دوست
 نمیدارم

بهترین چیزی که ممکن باشد

بنظرم رسیدی

دیشب گذشت نزد ما بود



في المركبات

﴿برسنده و جواب دهنده﴾	﴿السائل والمجيب﴾
السائل احوالت چه طور است	كيف حالك
المجيب خيلى خوب است	جداً جيّد
س كجا بودى	اين كنت
م خانه بوم	كنت فى الدار
س چه ميكنى در خانه	ما تفعل فى الدار
م چيزى نميكنم	لم افعل شيئاً
س برادرت كجا است	اين اخوك
م با پدرم رفت	ذهب مع ابي
س كي در خانه ماند	من بقي فى الدار
م كسى نماند	لم يبق احد
س در خانه را بستيد؟	غلقتم باب الدار؟
م آرى بستيم	نعم غلقناها
س ايا همپتر سيد اززدان	هلا تخافون من السراق

م	م	لم يتمكن السراق علينا
س	س	این تذهب الآن
م	م	اذهب الى المدرسة
س	س	متی ترجم
م	م	في الساعة العاشرة
س	س	بای غرفة تدرسون
م	م	في الغرفة العالية
س	س	من يدرّسكم
م	م	ابن عمي محمد
س	س	كيف تجدون تدرّسه
م	م	هو احسن المدرسين
س	س	هل يعلمكم الخط
م	م	نعم في الاسبوع مرّة
س	س	كم مرّة يومياً يدرّسكم
م	م	پومياً مرتین
س	س	درستان میدهد
م	م	روزی دو مرتبه
س	س	دزدان نمیتوانند بالای ما
س	س	حالا کجا میروی
م	م	مدرسه میروم
س	س	کی برمیگردی
م	م	ساعت ده
س	س	در کدام اطاق درس میخوانید
م	م	در اطاق بالائی
س	س	کی درستان میدهد
م	م	پسر عمویم محمد
س	س	چطور درس اورا مبینید
م	م	آن بهتر از همه آموزگاران
س	س	ایا نوشتن یادتان میدهد
م	م	آری هفته یک مرتبه
س	س	روزی چند مرتبه

در شب و روز یانه	س	فی الیوم و فی النهار ام لا
آری هر روز شب و روز	م	نعم فی کل یوم لیلانهاراً
ایادر روز پنجشنبه مدرسه	س	هل یتفتح المدرسه یوم
واز میشود		الجمیس
آری هر روز واز میشود	م	نعم فی کل یوم یتفتح
مگر روز جمعه		الا یوم الجمعة
نیز هم برادرت باشما است	س	اخوك معك ایضاً
برادرم بامن نیست	م	لیس معی اخی
چرا باشما نیست	س	لماذا لم یکن معك
چونکه خیلی بازی میکنند	م	لانّه کثیر الالعاب
پدرت او را میزند ؟	س	لم یضربه ابوك ؟
میترسد میگردد	م	یخاف ان یهرب
ایا پول دارد	س	هل عنده دراهم
آری از مادر میگیرد	م	نعم یاخذ من امی
بچه وسیلت از او میگیرد	س	بأی وسیلة یاخذ منها
بخنده او را ریشقند میکنند	م	یخدها بالضحك
پس اگر باو پول نداد	س	فاذا ما اعطته الدراهم

م	اورا ریشتمند می‌کنند بگریه	م	یخدها بالبعاء
س	پس ریشتمندی پیش او آسان است	س	اذن الخداع عنده سهل
م	آری کارش ریشتمندی	م	نعم شغله الخداع
س	مگر از قدرت نمی‌ترسد ؟	س	هل يخاف من ابيك ؟
م	از هیچکس نمی‌ترسد	م	لم يخف من كل احد
س	چه از خواهر بزرگت	س	حتى من أختك الكبيرة
م	بلکه از همه خواهران من	م	بل من جميع اخواتي
س	برادر بزرگت کجا است	س	ابن اخوك الكبير
م	رفت همزم برای ما می‌خرد	م	مضى يشتري لنا حطباً
س	چکار می‌کنید در همزم	س	ما تصنعون في الحطب
م	میسوزانیم برای بختن	م	نحرقه لاجل الطبخ
س	روزی چند مرتبه می‌پزید	س	كم مرة في اليوم تطبخون
م	روزی دو مرتبه یا بیشتر	م	يومياً مرتين او اكثر
س	چرا خیلی می‌پزید	س	لماذا كثيراً تطبخون
م	چونکه مهمان بر	م	لانه يأتينا ضيف

س	کدام هستند مہمانان	س	مَنْ هُم الضيف
م	از دوستان و خویش و مان	م	من اصداقائنا واقربائنا
س	در هر روز یا در بعض روزها	س	في كل يوم اوفي بعض الايام
م	بلکہ در بیشترین روزها	م	بل في غالب الايام
س	کی در این روز آمد پیشتان	س	مَنْ اتاكم في هذا اليوم
م	امروز کسی برای ما نیامد	م	اليوم ما اتانا احد
س	پس خانہ ما بیا	س	اذن تعال لدارنا
م	اگر توانستم میآیم	م	اذا تمكنت اجيء

* * *

شاگرد و آموزگار

التلميذ والمعلم

المعلم	آیادری ستر نوشتی	المعلم	هل كتبت درساك
ت	نه آقا خواهم اورا نوشت	التلميذ	لا ياسيدي ساء كتبه
م	چرا اورا نوشتی	م	لماذا ما كتبته
ت	کار داشتم	ت	كنت مشغولا
م	کارت چه بود	م	ما كان شغلك
ت	پدرم مرا فرستاد	ت	بعثني ابي

م	کجا تورا فرستاد	م	الی این بعتک
ت	ببازار صرافرستاد	ت	بعثنی الی السوق
م	چه میکنی در بازار	م	ما تفعل فی السوق
ت	ماست و خورما میخرم	ت	اشتری لبناً و تمرأ
م	پس چرا دیر کردی	م	إذن لماذا ابطأت
ت	ببازار بزرگ رفتم	ت	مضیت للسوق الکبیر
م	چه میکنی آنجا	م	ما تصنع هناك
ت	پی ارزانی میگردم	ت	اطلب الشیء الرخیص
م	چرا پدرت برادر ترا نفرستاد	م	لماذا لم یبعث ابوک اخاک
ت	چونکه برادرم خانه نبود	ت	لأنّ اخي لم یکن فی الدار
م	چرا دروغ میگوئی	م	لماذا تکذب
ت	نه بخدا دروغ نمیگیریم	ت	لا والله لم اکذب
م	خواه پدر ترا پرسید	م	سوف أسئل اباک
ت	اگر خواستی او را پرس	ت	ان شئت فاسئله
م	اگر گفت تو دروغ میگوئی	م	فاذا قال انک تکذب
ت	صرا بزنی و بیرون بکن	ت	اضربنی و اطر دنی

پس باشو و درسترا بنویس	م	إِذْنُ قُمْ وَاكْتُبْ دَرَسَاكَ
نهیتمو انم چونکه دواتم شکسته است	ت	لَمْ أَتَمَكُنْ لِأَنَّ مَحَبَّتِي مَكْسُورَةٌ
کی آنرا شکست ای دروغگو	م	مَنْ كَسَرَهَا يَأْكُذِّبُ
شاگردان او را شکستند	ت	كَسَرَهَا التَّالِمَةُ
دوات دیگر بخر	م	اشتر محبرة اخرى
پول ندارم	ت	ما عندي درهم
از برادرت نسیه بگیر	م	اسْتَقْرِضْ مِنْ أَخِيكَ
برادرم بمن نسیه نمیدهد	ت	لَمْ يَعْطِنِي أَخِي قَرْضًا
پس این دواترا بگیر	م	إِذْنِ خذْ هَذِهِ الْمَحَبْرَةَ
قلم من نیز شکسته است	ت	قَلَمِي أَيْضًا مَكْسُورٌ
معلوم میشود تنبلی را دوست میداری	م	يُظْهِرُ أَنَّكَ تَحِبُّ الْكَسَالَ
هیچ تنبلی را دوست نمیدارم	ت	أَبْدًا لَا أَحِبُّ الْكَسَالَ
پس باشو درسترا بخوان	م	إِذْنِ قُمْ أَقْرَأْ دَرَسَاكَ
آری همینکه میفرمایی	ت	نعم كما تأمر

اقراء بصوت عال م بصدای بلند اور انخوان
 علی عینی یا سپیدی ت بالای چشم ای آقای من

* * *

البائع والمشتري خریدار و فروشنده

بكم تبیع الخبز المشتري نان را به چند میفروشی
 الحقة فی تسعة قرانات البائع حقہ را بہ نہ قران
 هذا جداً عالی م این خیلی گرانست
 انت بكم تشتريه ب تو چند میخری
 فی ستة قرانات م در شش قران
 اذهب علی شغلك ب برو پی کارت
 لماذا تأذیت م چرا بدت آمد
 لأنك لم تعرف الخبز ب چونکہ تو نانرا نمیشناسی
 اذن من يعرف الخبز م پس کی نانرا میشناسد
 يعرفه غیرك ب غیر از تو نانرا میشناسد
 خبزك عتیق وبارد م نان تو کهنہ و سرد است
 اما تراه حاراً و جدیداً ب نمیبینیش تازه و گ

پس میدهدیش در هفت قران	م	اذن تعطيه في سبع قرانات
آری چه قدر میخواهی	ب	نعم اي مقدار تريد
نیم حقه برای من بکش	م	زین لی نصف حقه
پولترا نشانم بده	ب	ارنی دراهمك
بتوجه میدهم بتو	م	انت ماعليك: اعطيك
حالا بمن بده	ب	اعطني الآن
پول بر نداشتم	م	لست حاملا دراهم
پس کی بمن میدهی	ب	اذن متى تعطيني
فردا میدهم بتو	م	بكرة اعطيك
پس اگر ندادی بمن	ب	فاذا ما اعطيتني
پس ازان بمن نسیه نده	م	لا تعطني بعدها ديناً
نانراان بهمین شرط بگیر	ب	خذ الخبز على هذا الشرط
این نانرا عوض کن	م	بدل هذا الخبز
ببرش و خبیلی حرف نزن	ب	خذهُ ولا تتكلم كثيراً
پس از قیمتش کم بکن	م	اذن نقص لي من ثمنه
ب بارزانی من فروختمش برای تو	ب	انا بعته لك بالرخص

نه باسکه خیلی گرانست	م	لا بل جداً غالي
برو برس از ناخواها	ب	اذهب واسأل الخبازين
من قيمتش راميشناسم	م	انا اعرف ثمنه
شاید تو نفیقه‌چی	ب	ربما انك لم تفهم
ساکت شو بعدی حرف نزن	م	اسكُتْ لا تتكلم بالسوء
ناغرا بلده و برو	ب	اعطني خبزي و اذهب

* * *

بیمار و حکیم

المریض والطیب

چه طور خود ترا میبینی	الطیب	کیف تری نفسک
خود صرا بدم میبینم	المریض	اجد نفسی رديئاً
نترس خواهد خوب شوی	ط	لا تخف سوف تتحسن
میترسم بمیرم	م	اخاف ان اموت
نه نه چیزی در تو نیست	ط	لا لا ما فيك شيء
خیلی تشنه میشوم	م	كثيراً ما اعطش
آیدوا را خوردی	ط	هل شربت الدواء
آری دیشب خوردی	م	نعم شربته البارحة

هل اثر معك شيئاً	ط	آیا چیزی بتو اثر کرد
أبدأ لم أحصل منه نفعاً	م	هیچ نفعی از او نبردم
سوف أعطيك احسن منه	ط	خواهم بهتر از آن بتو داد
اريد دواءً يقلل العطش	م	دوائی میخواهم تشنه گی را کم کند
اعطيك حسباً نأمر	ط	میدهدمت همان جور که میفرمائی
كيف تجدني اليوم	م	چه طور مرا میبینی امروز
انت اليوم احسن من امس	ط	امروز تو بهتر از دیروزی
ارجوك ان تتوجه لي	م	خواهش دارم بمن توجه کنی
لا تكثر شرب الماء	ط	خیلی آب نخور
لم أتمكن من حرارة قلبي	م	نمیتوانم از گرمی دلم
ستتحسن شيئاً فشيئاً	ط	خواهد کم کم خوب شوی
اجد الآن الماء في رأسي	م	حالا درد میبینم توی سرم
ابتلع حبة من الاسبرين	ط	يك دانه اسپرين ببلع
ماذا آكل في النهار	م	چه چیز در روز بخورم
اشرب ماء الدجاج او اللحم	ط	آب جوچه و گوشت بخور

م	کی خوب میشوم	م	متی تتحسن صحتی
ط	بعد از دو سه روز	ط	بعد یومین او ثلاث
م	آیا راه رفتن بمن ضرر میکند	م	هل یضرني المشي
ط	نه بلکه برای تو نفع دارد	ط	لا بل ربما ینفک

﴿ مسافر بامنزل دار ﴾

﴿ المسافر وصاحب المنزل ﴾

هل عندكم شقة للايجار ؟ م آیا یک آپرتمانی دارید برای اجاره

نعم عندي فهل تريد شقة ص آری دارم . ایامیخواهی

في الدور الاول او الثاني اپرتمانی که در طبقه اول

یادوم باشد

اريد شقة في الدور م میخوام یک آپرتمانی که در

طبقه اول باشد

الاول

هل تريد مفروشة ؟ ص ایامیخواهی مفروش باشد

نعم اريدها مفروشة م آری میخوام مفروش باشد

تفضل لاريكها ص بفرماتا که نشان بدهم

هذه الشقة كبيرة جداً م این آپرتمانی خیلی بزرگ است

- تفضل لاریك غیرها ص بفرمادینگریرا بشمانشان بدهم
 هل يتبع هذه الشقة غرفة
 اخری؟ م دیگری هست
 نعم يتبعها اودة للخادم ص آری تابع او اطاق هست
 برای نوکر
 كم الاجرة ياسيدي؟ م اقا چند است ایجار او
 اتریدها لمدة سنة او ستة ص ایا اورا تامدة يك سال
 اشهر؟ م میخواهی یا شیش ماه
 ربما ابقى ستة اشهر م شاید تامده شیش ماه بمانم
 اقدر اعطيها لك بمائتين ص میتوانم اورا بدو صد و پنجاه
 وخمسين قرناً
 انها غالية جداً ياسيدي م اقا خیلی گران است
 لا ياسيدي ليست غالية ص اقا زجهت پاکیزگی و منظر
 من حيث نظافتها و منظرها
 نعم شقة جميلة ولكن م آری ابرتمان مقبول است
 الاجرة غالية جداً و لكن اجاره اش خیلی گران است

- هل تريد ان اريك الشقة ص آیا میخواهی ابرمانی که در
 التي في الدور الثاني طبقة في دوم است بشما نشان بدهم
 اوجودك فرق عظيم م آیا میان این دو طبقه فرق
 بينها؟ زیادی هست
 لا ياسيدي، هاهي الشقة ص خیر آقای، این است ابرمان
 انها ليست كبيرة جداً م این خیلی بزرگ نیست
 ولكنها تسعي ولكن مرا کافی است
 تفضل لأريك غرفة ص بهر ما که اطاق خواب را
 النوم
 هل هذه الغرفة تطل على م آیا این اطاق مسلط بر
 الشارع خیابان است
 لا ياسيدي ولكنها تطل ص خیر آقای من ولكن مسلط
 على الجنينة بر باغچه است
 افضلها لكي لا تيقظني م این را بهتر میشمارم تا که صبحها
 ضوءهاء مرور العربات وغوغای روندگان مرا
 بیدار نه کنند.

کم اجرة هذه الشقة م چه قدر است ایجار این برتمان
 لا اقدر ان اوجرها باقل ص نمی توانم کمتر از دو صد
 من مائتین قران قران او را ایجاره دهم
 اقبل ان آخذها بالاجرة م قبول دارم آنرا بر حسب طلب
 التي تطلبها شما میگیرم

« * * »

في البوسته در پوست

هل أنت البوسته ام لا ؟ آیا پوست رسید یا نه ؟
 ماهي ايام وصول البوستة چه است روزهای رسیدن پوست
 ماهي ايام قيام البوستة چه است روزهای مسافره پوست
 عندي جواب اریدار ساله جواب دارم میبخوام بنفرسم
 هل أنت لي جوابات بمده آیا جوابی در این پوست برایم
 البوستة ؟ آمد

لك جواب و جريدة يك روزنامه و يك جواب

برای شما هست

متى أنت البوستة ؟

چه وقت آمد پوست ؟

وصلت البارحة مساءً

دیروز عصر وارد شد

لك جواب مسجل

يك جواب سفارشی دارید

أين محل توزيع الخطابات

کجا است جای توزیع مکاتیب

هذا هو خطاب لك ايها

این است جواب سفارشی

السيد

شما اي آقا

اشكرك !

تشکر مینمایم

كيف أواصلهم خطابي ؟

آیا جواب من نرسید بایشان ؟

يا علي : هل نسيت ان تضعه

فراموش کردی آیا علی

في البوستة

مکتوبرا بلدی ببوست

لا : انا وضعت في الصندوق

نه : کتابرا بدست خدم نهادم

بنفسی

در صندوق

وانا عنونته بالضبط فمن

ومن آدرسرا بطور واضح

المستحيل انه يكون قد فقد

نو شتم و محالست که گم بشود

سأذهب حالاً واستفهم من

پس الان میروم و جو یا می شوم

البوستة

از پوست

ارسلت خطاباً لبغداد فلم

یصل

انني مستغرب من ذلك !

متی ارسال خطابك ؟

من قبل عشرة ايام

كيف علمت انه لم يصل

من خطاب وصلني الآن

من فضلك دعني اري

الضرف

انه ختم في بغداد في الخامس

عشر من الشهر. واليوم سابع

عشر مضي عليه يومين في

الطريق

مکتوبی فرستادم ببغداد و او

نرسید

من متعجبم از آن !

چه وقت فرستادی مکتوب ترا

قبل ازده روز

از کجا فهمیدی آن نرسید

از جوابی که الان بمن رسید

خواهش دارم بگذار که

پاکتر ببینم

آن مهر پوست شده در بغداد

بتاریخ پانزدهم ماه و امروز هفدهم

است دو روز بر او گذشت که

در راه است



في القهوة

كافه

تعال نذهب الى القهوة

بيا برويم قهوه خانه

تفضل لنذهب

بفرما تا برويم

هل تشرب الشاي ؟

آيا جاي مينوشي

كلا فاني اريد ان اشرب قهوة

نه من مينخواشم قهوه بخورم

وانت ياسيدي ماذا تشرب

وشما آقا چه مينوشيد

انا اشرب الشاي

بنده چاي مينوشم

أتسمح ياسيدي باعطاء

آقا اجازه ميدهي بدادن اين

هذه الجريدة

روزنامه

نعم تفضل خذها فاني

آري بفرما بگيريد چون بنده

قرأتها

خواندمش

هل تهتمك الاخبار

آيا باخبار سياسي وا اهتمام

السياسية ؟

داريد

لا ياسيدي فاني اطالع

نه آقا بنده بأمرر تجارتي

الاخبار التجارية فقط

مطالعة مينمايم

لا توجد اخبار مهمة في اخبار مهمی در این روزنامه

هذه الجريدة ليست

بگزار بدهیم اونچہ برما

دعنا ندفع ما علينا

هست و برویم

ونذهب

بگزار الآن بدهم و شما دفعه

دعني ادفع الآن وانت

دیگر بدهید

تدفع مرة أخرى

متشکرم بگزار من بدهم

اشكرك دعني ان ادفع انا



در گردش

امروز روز خوشی است

دوست دارم که گردش کنم

برای تفریح مهیا بشوید

هر کجا میروم همراهم میثانی

آری به همراه بودن تو حاضرم

بفرما برویم باغ ملی

في الفسحة

هنا يوم جميل!

احب ان اتفسح

هيا بنا نتفسح

اينما اذهب تأتي معي؟

نعم انا مستعد ان ارافقك

تفضل نذهب الى الحديقة العامة

آنجایه پیدا میشود	ماذا يوجد هناك ؟
وسائل آسایش هم نسیم	هناك يوجد اسباب الراحة
خوشی و بوئیک میباشد	و شمّ النسيم
ایا آن باغچه دور یا نزدیک	هل الحديقة بعيدة ام
است	قريبة
آری نزدیک بانک ملی	نعم انها قريبة بقرب
میباشد	المصرف (البانق) الملى
این باغچه بسیار خوش صفا	انها الحديقة جميلة ولا يوجد
است و نظیر او فقط در پایتخت	نظيرها في العواصم
های بزرگ پیدا میشود	الكبرى
نکاهی باین گلهای لطیف کن	انظر الى هذه الاوراد
و درختهای بلند	النضرة و الاشجار العالیه
گوشکات بچچء بلبل	السمع تغريد البلابل
خوش آو ازرا	الشجیه
بفرما زیر سایه این درخت	هیّا لتجلس تحت ظل هذه
بنشینیم یکقدری مة	الشجرة قليلا امام البركة

و نشاهد قوران الماء من
داخلها و سبغ البطح فيها
حقیقة ان هذا المنظر
لیعجبني كثيراً
دریاچه که فراره آب و صرغ
آب را مشاهده بنائیم
الحق این منظر را بسیار
خوشی میدارم



بین محبوب و حمیدیتها

یا عزیزتی رفقا بحالی
ماذا صنعت بحالك
اتلني حبهك یا عزیزتی
ای عزیزم رفقت کن بحالم
چه کردم بحال تو
ای عزیزم دوستی تو مرا تلف
کرد

لماذا؟ تحبني یا سیدی
لأنك ملیحة جداً
و أنت ایضاً ملیحة مثلی
فهل تحبيني انی
نعم یا سیدی اکثر من حبهك
از برای چه مرا دوست میداری
چونکه خیلی خوشگلی هستی
و شما هم مانند من خوشگلی
آیا تو مرا دوست میداری
آری ای آقا بیشتر از دوستی تو را

اذن ارجو منك شيئاً

پس خواهش دارم يك چیزی

از تو

وما ذلك الشيء يا سيدي ؟

وآن چه چیزی است ای آقا

نُجْتَمِعُ فِي الْحَدِيقَةِ كُلِّ يَوْمٍ

در باغچه هر روز جمع میشویم

فِي أَيِّ وَقْتٍ نُجْتَمِعُ

در کدام هنگام جمع میشویم

نُجْتَمِعُ وَقْتُ الْمَصْرُ

هنگام عصر جمع میشویم

لَا أَمْكُنُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ

نیتوانم در آن هنگام

أَذِنُ بِأَيِّ وَقْتٍ تُمْكِنِينَ

پس در کدام هنگام میتوانی

وَقْتُ أَنْ يَنَامَ وَالَّذِي

هنگامی که پدرم میخوابد

مَنْ يَنَامُ أَبُوكَ ؟

کی پدرت میخوابد ؟

كُلِّ يَوْمٍ بَعْدَ الظُّهْرِ

هر روز بعد از ظهر

الآنَ أَيْنَ تَذْهَبِينَ

پس حالا کجا میروی

أَرِيدُ أَنْ أَشْتَرِيَ بَاقِعَ وُودٍ

میتوانم يك دسته گل میخرم

مِنْ أَيِّ أَقْسَامِ الْوُودِ تَشْتَرِينَ

از چه جور گل میخری

مِنْ الْوُودِ الْأَحْمَرِ الطَّيِّبِ

گل سُرخِ خوشبو



صورتك دعوة

— ١ —

حضرة الاخ العزيز .. مع تمام الاحترام نتقدم اليكم
بتصديع افكاركم ووضايقه خواتمك السامية . بما يأتي بتاريخ
٩ رمضان وعندنا تأزف الساعة الرابعة . يمتد في عمارة
مدرسة انيساخة . تشمل من اناس تحبين المعارف
وشبان . هم من المرفة كخلاصة هذه المدينة : كل ذلك
للمذاكرة باسم يهود بالهيئة العامة . ويسبب انتشار المعارف
والعلوم . لهذا باسم المعارف نتقدم اليكم بطلب حضوركم
الشريف في الماخرين بالوقت المزور وبالعمل المذكور . وبهذا
يدخل السرور على قلوب الماخرين اولاً . وتستفيد البلاد
من آرائكم ورسولوناتكم في هذا المقام . ثانياً الرجاء ان تقع
هذه الدعوة منكم موقع التبول . وبذلك تجملونا من
المسوقين . وانا نرفع لكم اعلى مراتب اخلاصنا الصميم
دامت ايامكم بالسعادة حافلة ما

صورت دعوت

- ۱ -

برادر عزیز .. بانهایت توقیر تصدیق افزای خاطر معرفت
مظاهر عالی میشود که بتاريخ ۹ شهر رمضان چهار ساعت
از دسته گذشته در عمارت مدرسه سعادت . انجمنی از
آقایان معارف خواه و جوانان دانش این ربرو شهر تشکیل
مییابد تا در امر که خیلی مایه نفع عموم و انتشار معارف
از مقام منبع جناب عالی نیز ممتنی است که در وقت مزبور
بمحل مذکور تشریف آورده بر سرّت و بهجت حضار
ببفرمایند و حضور سعادت موفور و آراء شریف بتکمیل
آن محفل فرخنده را سبب شوند -- امید است که باجابت
این دعوت موفق شده دوستدار راقرین امتنان فرمایند --
در این ضمن مراتب خاوصی صمیمی خود را بجناب مستطاب
عالی ابلاغ می کنند . ایام سعادت مستدارم و بر قرار باد ما



قبول الدعوة

- ۲ -

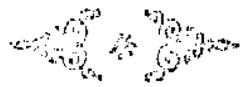
الآن وصلتني رقيمتكم الشريفة . ونظراً الى اني كثير
الرجبة بالأجماع والاقتران مع الاصحاب والاحباب ، اولاً .
والى ان لي عظيم الشوق بما يرضي الله . ثانياً : لهذا فاني فرح
ومنتبسط بدعوتكم هذه . لما فيها من اجتماع الاحباب وحضور
الاسباب ارجو ان لا يحدث ما يسبب التأخير لأني لكم
بهذا الوعد ولا اصدعكم اكثر من هذا ما

قبول دعوت

- ۲ -

مرفوق محترمه الآن زيارت شد واز اينكه باقتضای
دوستی و یگانگی بنده را بملاقات دوستان دعوت نموده
نهایت امتنان دارم بخواسته خدا شرفیاب خواهیم شد واز
ملاقات جنابعالی وصحبت ذمیرت دوستان کسب فرح

وسرور خواتم نمود و امید وارم کاری منکره باعث توفیق
حقیر در اینجا باشد رخ نهد و باینجا این وعده فائز شوم
زیاده تصدیق نماید همدما



الاعتذار في التأخير عن اجابة الدعوة

— ۲ —

انتهت اليّ بكل سرور وارتياح . رسالة المودة والحب
التي بعثتموها نحوي . اما الدعوة للاجتماع بالاصحاب
والاصدقاء التي شرفتموني بها . فهذه ما جعلتني اشكر لكم
اخلاصكم . ولكن مع الأسف ومع حال الشرق الاجتماع
بين ذكرتم وتمام الشوق للعصود على هذه الساعات من
الاجتماع بالرفقاء . عرض لي لسوء الحظ ما يوقني عن ذلك
لهذا فاني مع تمام الأسف اتقدم اليكم بالاعتذار وأتمنى العفو

هن ذلك . هذا واني ارجو ان لا أعرم من لذة هذا الاستمتاع
 في وقت آخر فيجبر مني ما انكسر في هذا . وان اخرج
 من هذه العزلة في وقت آخر لثم بذلك الوحدة الاخوية
 بيننا دائماً ؟



اعتذار در تأخیر اجابت دعوت

مراستنه دوستانه اخی جناب زینت ورود بخشید
 و دعوتی که برای دیدار احباء و دوستان فرموده بودید
 زاید الوصف مایه تشکر خاطر گردید ولی با وجود کمال میل
 و شوقی که باستفاضه صحبت با سعادت واستدراک ملاقات
 رفقا داشته و دارم بدبختانه کار مهمی در پیش آمده لهذا
 بامهاریت تأسف امیدوارم که بعذریت مرا قبوله و بلطف
 عظیم خود عذو فرمائید -- باز هم رجا مندم که موافق شوم

در آتیه این بحر ما را بحسن تلافی جبر آن نایم و از عهده
این کار بخوبی بر ایم ایام بگمانگی مستدام باد ما



تمنیه مسافر

— ۴ —

روحي فداك : مع تمام الانس والارتياح اتقدم
لمزاحمة اوقاتكم الشريفة فاعرض لكم . اشد ما كان فرحنا
شديداً عندما سمعنا بأوبتكم من سفركم سالمين . ورجعتكم الى
وطنكم واحبا بكم بعد تلك الفرقة الطويلة : سرورنا كثيراً
وفرحنا برجوعكم مشيعين ومستقبلين بالألطف الآهية
والراحة بعد تلك المشقة والأذية . وبعد ان قررت اعينكم
باجتماعكم مع من تحبون من الاصدقاء والاقرباء . وطيبة
اوقاتكم وخاطركم . بذلك دامت ايام سعادتكم ما

تہنیت مسافر

- ۱ -

فدایت شوم . با کمال خوشحالی مزاحم اوقات شریف
 گردیده عرض میکنند از استماع آنکہ بحمد اللہ سالماً از
 مسافرت خود مراجعت کرده و بعد از آن ہمہ مفارقت
 ودوری تشریف فرمای موطن خویش شدہ اید نہایت
 مسرت و بہجت حاصل گردیدہ و خیلی خوشنودم کہ با بدرقہ
 الطاف الہیہ از مشقت و زحمت سفر رہائی پیدا کردہ
 و بدیدار خویشان و اقرباء و دوستان و رفقا چشمتان روشن
 و خاطر تان شاد و خرم شدہ است۔ ایام مسرت مستدام باد



صورتہ تعزیتہ

- ۵ -

جناب الاجل الاکرم . . . زید اقبالہ
 آلمنا ما تلقیناہ من الخیر الموحش فی وفاة المرحوم

اخيكم طاب ثراه . وبتهام الاسف وعلى الرغم منا . نتقدم اليكم
 بالتعزية والتسليمة نسأله تعالى ان يعيضمكم عنه بالصبر الجميل
 وبالسلوان في هذا المصاب ما

صورت تعزيت

- ۵ -

جناب اجل على . . . زيد اقباله
 خبر وحشت اثر فوت مرحوم اخوى طاب ثراه . مايه
 كمال اندوه و تحسر گرديده بانهايت افسوس وغم بجنابعلى
 تعزيت و تسليت ميگريم واز درگاه باري صبري جميل در
 اين مصيبت براي جنابعلى مسئلت ميكنم ما

جواب التعزيت

- ۶ -

جناب الامجد الاغر
 وصلتني رسالتكم المشمرة على تعزيتي وبها اكسبتني

الساوى في هذه المصيبة التي « وبلا مبالغة » تركتني اسير
 المحنة والاذية لا أقدر ان أوفيكم تشكراتي وامتناني ارجو
 لكم عمراً طويلاً وسعادة من الله تعالى دائماً

جواب تعزيت

— ۶ —

جناب مجدت وعزت نصاب
 نگارش بتهزيت آن جناب دائر این داعي واصل
 گردیده و در این مصيبت عظمه که بی اندازه خاطر مراد و چار
 اندوه و ملامت ساخته تسلی حاصل گشت با کمال امتنان از جناب الی
 شکر گزاف و امیدوارم که خداوند عمری طویل بجناب عالی
 کرامت فرماید

من والد لولده

— ۷ —

عزيزی و نور عینی — اعلم انک احلی الی من نفسي

ولا یخطر بفسکری من هو اعزّ و اعلیٰ علیّ منک لیت شهري
 افيصير مع هذه الحالة ان اكون محروما مما ارجوه منك
 مع انك بالغ الدرجة التي تعقد عليها الآباء الآمال لبلوغ
 اولادها اياها من العلم والمعرفة لامن الجلوس مع البطالين
 طبيعي انك لاتكون المقصّرین ما

از پدر پسر

— ۷ —

نور چشم عزیزم - بدان که تورا از حال خود شیرین تر دارم
 و کسی مانند تو در خیالم نمی گذرد آیا و است با چنین حالت که
 آنچه مقصود من است بعملی نیاید و آن رسیدن تو است
 بمراتب بزرگ که پدران خود را سرفراز نمائی همانا بلندی
 و بزرگی بدانش و بینش است که نه بنشستن بایکار ان البته
 کوتاهی نخواهی نمود ما



من ولد لوالده

— ۸ —

روحي فداك .. وجودي وكل ما عندي منك لا اعرف
من يتطلب لي الخير غيرك وانا عبد من عبيدك كيف لا اؤدي
واجب نعمة من شكره عين شكر الرب ويحسن بي ان اسكت
قاصراً واعترف عاجزاً حيث كنت مشغولاً بمطعمكم صغيراً
ومن نعم الله ان بقيت لي هذه النعمة كبيراً . ومن الضروري
ان احتفظ بها ارجو ان تقطعوا عني معلوماتكم على الدوام

از پسر پیدار

— ۸ —

فدايت شوم : هستی و نیستی من از شما و جز شما کسی
خیلی خواهی ندارم بنده از بندگانم چه گونه ادای شکرانه
نعمت کسی کنم که شکرانه او شکرانه پروردگار بهتر است
که زبان بندهم و اعتراف به بجز بنام چنانچه مشمول الطاف

آنجناب در کودکی بودم بفضلی خداوندی این نعمت در
بزرگی پاینده خواهد بود البته از احوال خود اطلاع
خواهید داد؟

صورة مکتوب

من طهران في ۰۰۰

حضرة الصديق المحترم ۰۰۰

بعد التحية و مزيد الاشواق لقد وصلت الى طهران
عاصمة ايران بعد ان بتنا ليلة في کرمانشاه واسترحنا قليلا في
همدان فوصلنا في الساعة الرابعة بعد الظهر فوجدناها بلدة
عظيمة كأنها من عواصم اوربا شوارعها كثيرة ومتسعة للغاية
ومبلطة بالاسفلت، فنادقها جميلة وفيها عدة دور سينمائية راقية،
وفي اكثر طرقها باصات من الطرز الحديث تنقل الركاب
للدخل والخارج بغاية الانتظام!

اما طقسها فهو معتدل اشبه بهواء بغداد الا انها اقل حرارة
وعلى بعد نصف ساعة بالسيارة في شمال طهران تقع شمرانات

مصیف الطبقة الراقية والمتوسطة بل للشعب عموما حيث
 اجرة النقل لا تزيد على العشرة فلوس فهي اقرب من عالية
 لبنان الى بيروت فهي ذات الهواء الطلق والماء العذب
 والاشجار الباسقة فاعني لكم ايها الصديق ان تكونوا معنا
 بهذه النزهة الجميلة وفي الختام ارجو تبليغ تحياتي العاطرة الى
 عموم الاخوان والسلام

ترجمه

از طهران في ۰۰۰

دوست عزيز مكرم بنده

بعد از السلام وادارت مندی و اشتیاق در ساعتی سعید
 بطهران ورود نمودم که پای تخت ایران است پس از توقف
 یکشب در کرمانشاه و قدری در همدان استراحت کردم
 و وارد شدم بطهران ساعت چهار بعد از ظهر دیدم شهر بسیار
 بزرگی است گویا، از پای تختهای اروپا است خیابانهای آن
 بسیار پهن است بی اندازه و تمام آنها با اسفلت فرش شده

و مهمان خامهای آن بسیار خوش طرز و خوش منظر و در طهران
چندین سناها هست در کمال خوبی است در خیابانها
اتومبیلهای گرایه برای مسافرین در شهر و بیرون طهران
و هوای آن با کمال اعتدال است خیلی شبیه به هوای بغداد
است ولی قدری خرنک تر از هوای بغداد است و بقدر
مسافت نیم ساعت با اتومبیل طرف شمال طهران شمیرانات
هست اشخاص بزرگ و با ثروت و متوسطین بلکه برای هر کس
مایل باشد بجهت آنکه اجرت اتومبیل علاوه بر ده فلس
میشود و شمیران قریب تر است از عالیله لبنان تا بیروت
و آنجا دارای هوای خوش و آبخوش گوار و درختهای
خوش منظر پس ارزو میکنم ای دوست عزیزم که با ما
باشید درین گردش و تنزه خوش منظر . و در خانه استعدا
دارم که ادارت و اخلاص مرا به عموم دوستان و برادران
برسانید . والسلام

اتتهی